

هر کس اثر نوائی از شغل خود ببیند چسب بدست و دندان بر کار خود چو نانی

نماید هر که چون مسواک جمعی را پرستاری

کنند اهل دعا بادست و دندانش نگهداری

«احتشام شیرازی» = متولد ...

آقای علیمحمد احتشام اولیاتی شیرازی

از نویسندگان و شعراء معاصر است - او را تألیفی بنام «ایران و رضا شاه کبیر» است که در سال ۱۳۳۵ شمسی در طهران چاپ شده و در مقدمه آن کتاب مختصر ترجمه و نام تألیفات خود را نوشته است که ما عیناً در اینجا نقل میکنیم: مینویسد: نگارنده علوم معقول و منقول در مدرسه قدیمی شیراز واقع در صحن حضرت امامزاده سید میر محمد (که جناب آقای علی اصغر حکمت نیز در همان اوقات در این مدرسه تحصیل میکردند) استفاده کرده - فقه و اصول از محضر حجج اسلام بخصوص از محضر آیه الله میرزای محلاتی (مقصودش مرحوم میرزا ابراهیم مجتهد محلاتی شیرازی است) که در مسجد مشیرالملک امامت میکردند تحصیل نموده و علوم جدید نیز نزدیکی از اساتید بزرگ هند صوفی نام که در انقلاب هندوستان با «مهماتما گاندی» همدست بوده است بالسنه خارجی بیاموخته است»

تألیفاتش: ۱- اخوت و اتحاد (در کرمانشاه چاپ شده) ۲- اصول حقوق موضوعه ۳- اصول اقتصاد ۴- ایران و رضا شاه کبیر ۵- بحران و جبران (شرح حوادث مشروطه ایران) ۶- تأسیس گمرک در دنیای قدیم و سیاستهای اقتصادی ۷- تکامل علم حقوق ۸- خلاء و ملاء ۹- روح الاجتماع (بانضمام سیادت ملل در کرمانشاه چاپ شده) ۱۰- سیاست شرق ۱۱- قیام ۲۸ مراد ۱۳۳۲-۱۲- گلچین دانش ۱۳- ماوراء الطبیعه ۱۴- مردان بزرگ ۱۵- وحدت ملی (منظوم- در طهران چاپ شده) ۱۶- وحدت عمومی (قسمتی از آن در مجله ایرانشهر منطبعه برلن چاپ شده) ۱۷- اصول کل مالیات ۱۸- دیوان اشعار هجده جلد است که برخی از آنها چاپ شده است.

آقای احتشام اولیائی شاعری حساس، وطن دوست و اغلب اشعارش اجتماعی و اخلاقی است. از او است:

از کتاب ایران و رضا شاه کبیر

در تحول و تکامل اوضاع جهان:

روزگار است که هر لحظه دگر میگردد	میرود پیش و جهان زیر و زبر میگردد
آنچه بینی نه بدین وضع بجا میماند	و آنچه آید همه بیجا و مقرر میگردد
میزدایند هر آن نقش که زد خامه صنع	باز نقش دیگر از پرده بدر میگردد
هر خروشی که بر آرد ز جگر مرغ امید	تلخ از او کام دل اهل هنر میگردد
ابر تیره ز دل بحر برون آرد سر	نشده بر زبر چرخ مطر میگردد
روید از باغ گل و سنبل و ریحان زان پس	باغ و صحرا همه زیبا ز شجر میگردد
خرمی روی بر آرد ز بهاران همه جا	نفس باد صبا مشک تر میگردد
اغنون شور بیباغ افگند از صوت هزار	چهره لاله چو آتش ز شرر میگردد
نقشها باز بر آرد فلک از پرده برون	عالمی دیگر و اوضاع دگر میگردد
همه سرگشته تر از طالع و اقبال مند	آنچه از در فلک شمس و قمر میگردد
آرزوهای جهانی همه شد خاک و هنوز	آرزوها هدف نسل بشر میگردد
ایون طلسمی که شکستند در او نقش وجود	مظهر هستی انواع صور میگردد
نقشهایی که بود از اثر خامه صنع	لوح اسرار قضا نقش قدر میگردد
این جهان نیست پر از رنج و غم و درد و بلا	خرم آن کو بعدم راهسپر میگردد
فقر سر بسجده نهد بر دل مردان ضعیف	ز آتش فقر جهان پر ز خطر میگردد
مرک برخوان طبیعت چو بود نزل وجود	زاد راه همه هنگام سفر میگردد
آنکسانی که نکردند بجز کاری نیک	نامشان زینت تاریخ و سیر میگردد
و آنکسانی که نرفتند دمی بر ره راست	خاکشان عبرت ارباب نظر میگردد
معکف بر سر کوی هوس آمد چو حرمص	شیوه در بوزه و فکوش بی زرمی گردد
آن که شد قانع و بگرفت یکی گوشه ز خلق	دور از بندگی نوع بشر میگردد

که طریق همه کنی فتنه و شر میگردد؛  
 کآخرت در دل این خاک مفر میگردد  
 چون که گردیده فنا دور دیگر میگردد  
 چون شود نیست دیگر باره صور میگردد  
 همه بر جای ولی سیر ز سر میگردد  
 کین جسد خاک و از ورسته شجر میگردد!  
 که از این ملک برون رفت، که بر میگردد؟

آدمیت نبود هیچ مگر در ایام؟  
 باری از راه خرد منحرف از کبر مشو  
 ذره ذره همه اشیاء درین سیر وجود  
 ذره ای کاست ز هستی نشود زانکه صور  
 در تحول بجز این نقش مجازی نبود  
 روح باقی و تو بیچاره تر از خار و خسی  
 نقش هستی بهل از دایره فکر برون

احتشام آنچه تو نمی خبری نیست بدیع

خبر آنست که بهنر می گردد

#### اندرزهای اجتماعی :

گوش بنما آنچه پند معنویست  
 بعد ذکر حق ببین کار تو چیست  
 بهتر از کار نکو - کردار  
 نوزده کن خرج چون شد دخل بیست  
 سخت بر حال تو میباشد  
 کاین نخستین شیوه هر آدمی  
 مرد حق باشد هر آنکس شاد زیست  
 کانچه بد آید بجز زین قوم نیست  
 زانکه یار نیک - فر ایزدی ا  
 گر کنی رفتار بد از ابلهی ا  
 گر ترا در سر هوای زندگی ا  
 تا نگویند این تجاوز کار کیست؟  
 زانکه گر قارون شوی دستت تپه است  
 بهر هشتن سنگ با گوهر یکی است

ایکه بگذشته است عمر تو زیست  
 صبح چون بر خاستی از خواب خوش  
 نقشه هر کار نیکو کش - که خود  
 فکر کن دخل از چه ره داری و خرج  
 خرج اگر از دخل تو افزون شود  
 روزی از راه حلال آور بدست  
 با زن و فرزند و خویشان شاد زی  
 دوستان بد رها بنما ز دست  
 از محبان حقیقی رخ متعاب  
 با بزرگان و اساتید سخن  
 از قوانین وطن کن انقیاد  
 از طریق راستی سر بر متاب  
 غره هرگز از زر و ثروت مباش  
 عاقبت چون باید از این دهر رفت

الغرض چون شب شود هنگام خواب فکر کن آن کارهای کرده چیست؟  
 آه اگر بعد از تمام رنجها  
 دستت از اعمال روح افزا تهی است

### احسان شیرازی - متولد ...

آقای حسن فصیحی متخلص باحسان فرزند مرحوم حاج محمد تقی فصیح الملک  
 شوریده شیرازی.

از فضلاء و شعراء معاصر است و با نگارنده سرلطف و محبت دارد، تحصیلات  
 خود را در شیراز و طهران پایان رسانیده و هم اکنون در طهران اقامت دارد و  
 مستخدم دولت است.

از اوست:

شد چو نوروز و گل از چهره بر افکند نقاب

تو هم از خانه برون شو سوی بستان بشتاب

بغنیمت شهر این فصل گل و خوش هیبش

پیش از آنی که فلک دست گلی داده بآب

ای خوشا روز بهاری و شعاع خورشید

ای خوشا شام و سکوت شب و نور مهتاب

نازم آن بزم که خوبان همه در وی جمعند

خنده هاشان نمکین و سخنانشان جذاب

روز داد و ستد بوسه عجب روز خوشیست

بوسه هائی که شمارش نتوان کرد حساب

رو پی هر چه بدان میل و رضای تو بود

لیک همان تا نشوی منحرف از راه صواب

عاقبت چون پی هر درر جوانی پیربست

پس بشادی گذران فصل گل و عهد شباب

زندگانی نه همین خوردن و خوابیدن است

حیف از آن عمر که گردد همه صرف خور و خواب

میدهد بخت پیروزی و اقبال نوید

دل خوش البته شود ، شد چو فراهم اسباب

بعد ازین زندگی بهتر از این خواهد داشت

ملت ما و برون آید ازین رنج و عذاب

دارم امید که خوش بگذرد این عید بتو

همه دم خرم و خوش چون گلستان شاداب

چشم احسان بسلام و به پیام تو بود

گاهگاهش بسلامی و پیامی دریاب

در نوروز ۱۳۳۵ شمسی سروده و درنامه پارس شیراز چاپ شده است :-

گل آمد و نوای هزار آمد

شکر خدا که باز بهار آمد

نرگس بچشمهای ، خممار آمد

سنبل دوباره جلوه کنان بشکفت

سیم و زرش تمام عیار آمد

بشناس قدر و قیمت نرگس ز آنک

با ناهای ز مشک تتر آمد

باد بهار بد که وزیدن کرد

کاینسان جهان بنقش و نگار آمد

نقاش صنع تا چه نمود اعجاز

تا ماه و سال و لیل و نهار آمد

نامد چنین بهار و چنین روزی

صبحی است کز بی شب تار آمد

چونین بهار بعد خزان گوئی

تاکی درنگ وقت فرار آمد

آشفتهگان لشکر دی گفتند

بهتر از این دگر چه که یار آمد

خوشتر ازین دگر چه که معذرت رفت

سرمست بود و شیفته وار آمد

نوروز را بهانه دیدن کرد

بی هیچ خوندل بکنار آمد

بخت بلند بین تو که آندولت

بی داغ - یار لاله عذار آمد

گر لاله را بدل انر داغ است

آن اضطراب و آنهمه بیتابی  
 فیروز بادهان بتو این نوروز  
 کردم دعای خیر ترا زین پیش  
 راضی ز بخت خویشتن احسان است  
 از دل برفت و صبر و قرار آمد  
 گامسال هم بعبادت پار آمد  
 دیدی دعای خیر بکار آمد؟  
 کز دوستان تو بشمار آمد

شکر خدا کنم که خدایم افزود

بر نعمت آنکه شکر گذار آمد

صد شکر که من باز بشیراز رسیدم  
 هر راز که بد در دل با دوست بگفتم  
 الحمد که از لطف خدا و هدیه بخت  
 هر جا صمی بود بدو انس گرفتم  
 امسال گرم لیموی بستان ندهد بار  
 پرسی اگر از این سفرم بود چه حاصل  
 نشگفت بیدنامی ازین پس شوم نام  
 با اینهمه از مسکنت هموطنان بین  
 بینم چو گروهی را من گرمه نان  
 یاران وفادار دیگر بار بدیدم  
 هر نکته که بود از دهن یار شنیدم  
 با یار پیوستم و ز اغیار بریدم  
 هر سوچمنی بود بدان رخت کشیدم  
 آن لیموی بستان را صدبار مکیدم  
 دل دادم و مهر موی از شوق خریدم  
 عمری بنکو نامی اگر جامه دریدم  
 کز ناله شدم نالی و چون نار کفیدم  
 پیدا است که لذت ندهد نقل و نیذم

گفتند بدین وضع چرا در غمی احسان؟

گفتم که بگیتی گل بیخار نیچیدم :

### احسان شیرازی - متولد ۱۳۵۳

آقای احسان الله استخری فرزند آقای کمال استخری .

نسب مادری او باشش واسطه بقطب الدین نیریزی قطب سلسله ذهبی منتهی میشود

و نسب قطب الدین با ۲۸ واسطه بحضرت امام زین العابدین می پیوندد .

آقای احسان در سال ۱۳۵۳ در شیراز متولد شد و در مدارس قدیمه

فقه و اصول و معقول را تحصیل کرد و نیز ادبیات فارسی و عربی را

آموخت، آنکاه در مدارس جدیده شروع بتحصیل کرد و دیپلم متوسطه را گرفت پس برای تکمیل تحصیلات خود بطهران رفت و در دانشکده معقول و منقول مشغول شده موفق بدریافت لیسانس در رشته منقول گشت پس قدم در راه عرفان گذاشت و وارد سلسله ذهبیه شده دست ارادت بمرحوم میرزا احمد تبریزی وحیدالاولیا داده و در سیر وسلوک و تصفیه باطن مقامی شایان یافته است.

احسان شعر را نیکو میسراید نیز در نویسندگی مهارت دارد و تا کنون چهار جلد کتاب بشرح ذیل تالیف کرده است که هنوز چاپ نشده.

۱ - تصوف سلسله الذهب (در تحقیق سلسله ذهبیه و مشایخ آن سلسله از معروف کرخی تا مرحوم وحیدالاولیا) ۲ - کتاب گوهر ادب (در علوم معانی و بیان و بدیع زبان عرب) ۳ - کتاب معشق الاحباب (در شرح و ترجمه فصیحی از فصوص المحکم شیخ معی الدین عربی) ۴ - المستفاد (در شرح و ابراز اعراب کلمات و بیان معانی لغات قسمتی از تیسمة الدهر ثعالبی که در شرح حال و نقد آثار ابوالطیب متنبی نگاشته شده).

دیوان او تا کنون مرتب نشده است.

مثنوی ذیل را در کرسی نامه اقطاب ذهبیه گفته و در کتاب «آثار الاحمدیه» تالیف درویش و ارسته آقای ابوالحسن «حافظ الکتب و معاون الفقرا» چاپ شده است، و چون برای اهل حال خالی از لطف و منفعت نیست در اینجا نقل می کنیم:

فتوح باب عشق از معروف شد	که بوصف بندگی موصوف شد
شاه دین و حاجب باب رضا	در حقیقت تاجور از مرتضی
از پی او شیخ سر در رهبر است	تاجدار و تاجبخش و سرور است
بعد ایشان شه جنید نامور	گشت بر اهل ولایت جلوه گر
پادشاه صوفیان با صفا	خرقه پوش از شهبوار انما
قطب و نور و مرشد بغدادیست	سالکان بی بدل را هادیست
بعدوی شمسی عرب برهان عشق	مستقر بر تخت شاهان دمشق

شیخ ابو عثمان که نور روی او  
مغربی و ذوالجلال و سرمد است  
شیخ مغرب را خلیفه بوعلی است  
رودباری و امام و معتقدا  
جانشینش بوعلی کتاب است  
شیخ ابو القاسم که بود از گورکان  
او خلیفه بوعلی و بعد او  
هست نساج و ولایت را علم  
از پی او احمد غزالی است  
بعد ایشان بو النجیب از شهر ورد  
بعد او عمار یا سر جلوه کرد  
بعد وی سلطان عالم نجم دین  
نور بخش عالم ناسوت شد  
کبرویه گشت نام سلسله  
کبروی از نسبت کبری شده  
الغرض شاهی امام و هادیست  
شیخ مجدد الدین مست باده نوش  
چونکه مجدد الدین بجانان رو نمود

پرتوی آمد ز ضوه ذات هو  
رهبر سلاک فقر احمد است  
که بجانش شعله نور علی است  
عاشقان مرتضی را زهنماست  
در طریق عشق نجم ثاقب است  
از خدای بی نشان آمد نشان  
شیخ ابوبکر استقطب و نور هو  
ساقی میخوارگان حق شیم  
که کمر بسته علی عالی  
شد طیب دردهای اهل درد  
که زید لیس آمده آن شیر مرد  
شیخ کبری دستگیر عالمین  
آنکه نورش لمعه لاهوت شد  
شد ذهب برشور و شید و  
این علم از همتش بر پا شده  
جانشینش مرشد بغدادیست  
بعد نجم الدین بحق شد میفروش

تن نهاده جان بشوی هو نمود  
با علی همنام و می نوش ال  
د قرار عاشقان بیقرار  
هادی عشاق کوی مرتضی است  
شد مکان آن ولی کامران  
از پی احمد علم زد درجهان

شیخ غزنی شهر ضی الدین مست  
قطب عالم گشت و عالم را مدار  
از پی او شیخ احمد رهنما  
جوزقانش بود جای و لامکان  
شیخ نور الدین که بود از اسفران



عبدالرحمن نام آن نام آور.  
 بعد از آن کودمش رحمان.  
 شیخ محمد بود اصم از مزدقان  
 بعد وی سلطان عالم از علی  
 آمد از همدان و همدان علیست  
 بعد ایشان خواجه اسحق گزین  
 بعد وی مولای دین نور جهان  
 سید عبدالله پدر عالمین  
 بزرش آبادی و سلطان دلست  
 از پی عبدالله مجذوب فرد  
 او زبید آواز آمد جلوه گر  
 بعد ایشان شه علی از اسفران  
 از پی او مقتدای اعظم است  
 نام نامیش محمد در ولا  
 شیخ غلامعلی خلیفه آنشه است  
 مولدش باشد نشابور ایفلان  
 با حسین کربلا در نام جفت  
 از تبا دکان آمده عالم فروز  
 شیخ کارنده و راشد جانشین  
 بعد او حاتم که شیخ عالمست  
 بعد او شیخ مؤذن رهنماست  
 از خراسانست و خاک سبزوار  
 جانشین او نجیب الدین رضاست

در طریقت عبد مولی حیدر است  
 شه علاء الدوله سمنانست  
 بعد او شد عاشقان را نورجان  
 شد امیر ملک جان سید علی  
 ثانی حیدر بفر و مقبلی است  
 آمد از ختلان و شد مسند نشین  
 ساقی و خمّار بزم عاشقان  
 گشت بر این صفا جان جانشین  
 دستگیر بیدلان مقبلست  
 شد رشید الدین طیب اهل درد  
 در دل عشاق حق شد مستقر  
 جلوه کرده در دل صاحبان  
 از خبوشان نور بخش عالم است  
 درد نوش شاه شاهان مرتضی  
 از رموز دستگیری آگه است  
 جانشینش شیخ تاج الدین جان  
 در معنی در دل عشاق صفت  
 در ولایت غیرت بیگانه موز  
 بود درویش محمد ششاه دین  
 از زراوند است و بدر اعظم است  
 شه محمد با علی بحر ولاست  
 در طریق فقر احمد کامگار

که کمر بسته علی مرتضی است

نور حق است ز تبریز آمده  
صاحت سبع العثانی علی است  
شد خلیفه وی علی نقی راد  
از صطهبانات تا عرض برین  
بعدا و نوبت بقطب الدین رسید  
سید قطب الدین محمد نام او  
شارق نیریزی و شیرازیست  
از پی او شاه درویش آمده

صدر عالم بود و چون رحلت نمود

قطب شد عبد النبی سلطان بود

از پی عبد النبی راز گزین  
بعد ایشان شه جلال الدین راد  
خیمه زد بر ملک جان عاشقان  
شه جلال الدین محمد نور حق  
من ز او صافش چه گویم بی حد است  
بوستان را ز همت و شادی رسید  
دل بوجد آمد بفصل نو بهار  
جان نشین مجد الاشراف گزین  
مفخر پیران عشق و نور هو  
شاه عبد الحی مویذ از خداست  
گر همی نازد جلال الدین رواست  
جمله اقطاب شاد و خوشدلند  
مهدی موعود را آمد ولی  
حجت حق است و بر حق آمده

لاجرم با جام لبریز آمده  
نور حیدر از کلامش منجلی است  
در سیل عشق شیخ و اوستاد  
زد علم آن تاجدار بیقرین  
دره آن شاه جان و دین رسید  
از می کوثر لبالب جام او  
قدوه عشاق در سربازیست  
ها شما شیخی که بیخویش آمده

بر سر بر عشق شد مسند نشین  
اوستادان وفا را اوستاد  
مجد الاشراف آن امام دلستان  
که بچود و مکرمت برده سبق  
این قدر دانم که پیر احمد است  
سرورا هنگام آزادی رسید  
آن بهار جلوه کلزار یار  
شد وحید الاولیا سلطان دین  
عالمی ز آن نامور پر گفتگو  
احمد از بعد محمد مقتداست  
که وحید الاولیا برجای ماست  
که حلیف این امام مقبلند  
اینچنین فرمود برهان جلی  
در حقیقت نور مطلق آمده

در مدیحهش عالمی پر ولوله  
 احمدیه گشت نام سلسله  
 احمدیه نسبتش با احمد است  
 شد ولی تراش اندر عصر ما  
 اینقدر دانم که او بحر هدیست  
 اینهمه اوصاف پیران گوشدار  
 شه وحید و جمله قطاب ذهب  
 بنده شاه دو عالم قائمند  
 مقصد خوبان عالم مهدی است  
 جملگی نجمند و مهدی شمس دین  
 احمد و محمود و اسلافش همه  
 دور از جنجال خلق و هایهوی

که از او رونق گرفته سلسله  
 عدل شد از باره جام سلسله  
 منتسب با آن ولی سرمد است  
 ای خوشا ما خوشتر این بخت ما  
 اندرین الفاو الف قد از خداست  
 جزئی اندر داد کلی هوشدار  
 که ولایت یافتند از فیض رب  
 قائم اندر خدمت او دائمند  
 که الی الله علی الحق مهدی است  
 نور نجم آمد ز خورشید مبین  
 عید مهدی آمده بی همهمه

بندگی کرده و را بیگفتگوی

از دل و از جان و را گشته غلام

ایستاده بهر خدمت صبح و شام  
 از ازل آشفته او بوده اند  
 مظهر ذاتست و حق را رو نما  
 در سرای لامکانی یار شد  
 مظهر حقند ای یار وثیق  
 جمله جان شد دور از پندار شد  
 نیست الا بندگی شاه جهان  
 میبند آل نبی شهر امین

سر بخاک پای آنشه بوده اند  
 مهدی صاحب زمان بهر خدا  
 مظهر آنکو فاعل اظهار شد  
 لیک قطب و بزرگان طریق  
 مظهر آنکو موضع اظهار شد  
 این سخن بشنو که فخر عارفان  
 شاه جهان نبود مگر مهدی دین

اولین و آخرین او را غلام

پس سخن کوتاه باید و السلام

## احمد اردکانی - متوفی بعد ۱۲۲۵

شیخ مولی احمد بن ابراهیم بن نعمه الله اردکانی (۱)

عالمی متبحر و حکیمی دانا بود - و در علوم معقول و منقول ید طولی داشت

و ادرا تالیفاتی بشرح ذیل است :

۱- الاربعین ۲- انشاء الصلوات ۳- حاشیه بر مشاعر ۴- حاشیه بر حاشیه آقا

جمال خوانساری بر حاشیه خفزی ۵- حاشیه بر الهیات شرح تجمیر - کتاب اخیر

را بنام حاج محمد حسین خان امین الدوله صدر اصفهانی تالیف کرده است و چون در

آن تصریح نموده که در سال ۱۲۲۵ از تالیفش فرائت یافته بنا بر این وفاتش بعد از

سال هزار و دویست و بیست و پنج واقع شده است .

## احمد آرسنجانی - متوفی ۱۲۷۴

مولی احمد آرسنجانی

جامع فضائل و کمال و محاسن بود - پس از تحصیل علوم معقول و منقول در

شیراز ترک علائق گفته و بگوشه انزوا آمد و بفکر و ذکر پرداخت و در زاویه

۱- اردکان Ardakan نام یکی از بخشهای چهارگانه شهرستان شبراز و غرباً در

شمال باختری شهرستان مزبور واقع شده و مرکز آنهم محله اردکانست

محله اردکان مرکز بخش و دهستان حومه اردکان شهرستان شبراز و در حدود دو کیلو

متری شمال باختری شیراز واقع شده

هواش سرد و آب مشروب و زراعی آن از رودخانه اردکان و چشمه های

متعدد است

جمعیتش ۵۲۴۰ نفر - زبانشان فارسی و مذهبشان شیعی دوازده امامی شغل اهالی تجارت،

زراعت - باغداری است .

صنایع دستی آنها عالی بافی و نمد مالی و گیوه دوزی است - در حدود ۵۰ باب دکان

و دو دبستان دخترانه و پسرانه و اندازاب بخشداری و شهرداری - دارائی - فرهنگ - بهداشتی -

پست - محضر ازدواج و طلاق - شعبه شرک علی نفت دارد - و بوسله راه شوسه شبراز و

بل خسروی مربوط است و در نزدیکی آن معدن گل سرشو وجود دارد

خلوت بتالیف مشغول شد - و کتابهایی بنظم و نثر پرداخت .

منجمله مثنوی «شوریه»

در سال هزار و دویست و هفتاد و چهار در شیراز بدرود زندگی گفت و در

دارالسلام مدفون شد.

از اشعارش چیزی بدست نیامد که چاپ شود.

### احمد اصطهباناتی - متولد ۱۲۹۱ متوفی ۱۳۵۴

مرحوم میرزا احمد ملقب بشیخ المحققین ذهبی اصطهباناتی بن حاج میرزا

ابوالحسن محقق العلماء بن اسمعیل

از علماء بزرگ معاصر است ، سالهای دراز در شیراز در محضر پدرش و

هم در خدمت مرحوم حاج سید علی حکیم کازرونی تحصیل علم و کمال کرده بود

و در علم جفر نیز دست داشته است ، با مرحوم سید عبدالحسین مجتهد لاری که از

آزادینخواهان مشهور است معاصر و دوست بوده و بنوعی او رساله‌ای دروجوب

نماز جمعه نوشته است.

اورا نالیقانی بشرح ذیل است؛

۱- بیان الحق (در مهدویت شخصیه و شخصیت مهدوبه این کتاب را بنوعی

مرحوم میرزا عبدالحسین ذوالریاستین معروف بمونسعلی شاه نوشته است و مرحوم

سید ابوالحسن مجتهد اصفهانی بر آن تقریظی مرقوم داشته)

۲- تنبیهات عشر ۳- کشکول الادباء ۴- کشکول العرفاء (هیچ یک از اینها

تاکنون چاپ نشده است.)

در روز چهارم شعبان سال هزار و سیصد و پنجاه و چهار در طهران وفات یافت

و در جوار امامزاده عبدالله در شهر ری مدفون شد.

صاحب «اوصاف المقربین» او را در شمار مریدان مرحوم مجد الاشراف

آورده است و از پیروان ذهبیه می‌داند ، و خودش هم در شرح حالی که نوشته و در

کتاب مزبور چاپ شده باینمعنی اشاره کرده است؛ و ما عین نوشته او را در اینجا نقل می‌کنیم:

ضمناً قطعی است که در اواخر عمر خود بمجدالاشراف سرسپرده است و از تالیفاتش معلوم میشود که در اوائل حیات متشرع وباصطلاح «آخونده» بوده است. «این ضعیف را اسم میرزا احمد و لقب شیخ الاسلام و مولد و منشاء و مسکن بلده اصطهبانات است، والد فقیر حضرت مستطاب علامه عصر وحید دهر آقای حاج میرزا ابوالحسن مدعو بمحقق العلماء صاحب مصنفات کثیره علمیه و عرفانیه، و میلاد ثانی جمادی الاولی از سنه ۱۲۹۱ هجری و از زمان صبی بتحصیل علوم مشغول و بر اصطلاحات اکثر فنون واقف و از سید محقق و فقیه مدقق آقاسید کاظم یزدی اعلی الله مقامه و غیر ایشان صاحب اجازه روایت است:

چهل سال پیش رفت که من لاف میزنم

کز چاکران در گه پیر مغان منم

در عصر رواج بازار درس و بحث اکثر اوقات در بلده اصطهبانات مشغول بتدریس و این ایام که زمان کساد متاع فضل و تعطیل سوق کمال است در گوشه‌ای منزوی و معتزل و در زاویه خمول و ازواعتکف، و بتقریبی بنوشتن کتابی موسوم به «بیان الحق» در بیان مہدویہ شخصیه و بعبارت اخیری شخصیت مہدی و معرفت امام زمان اشتغال دارد و چنین مینماید که کتابی در این باب در دوره اسلامی نوشته نشده و این نیست مگر از برکات امام زمان و حجة عصر عجل الله فرجه و ارواحنا له الفداء و در سابق هم رساله در حکم صلوة جمعه در زمان غیبت نوشته که آنهم عند المنصف بوی نظیر است

قریب پانزده سال است که بشرف توبه و تلقین از محضر مبارک حضرت مستطاب ولایت مآب قطب السالکین و جمال العارفين و سیدالواصلین جلال الدین عجل الشیرازی المشهور بمجدالاشرف قدس سره السنی السامی مشرف و باین سعادت مستبعد آمد:

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود

سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

هر چند خود را شایسته اسم فقر و عنوان سلوک نمی‌داند لکن بمقادیر هایش « المرء مع من احب » امید است که بمحبت فقراء سلسله مبارکه ذهبیه رضویه مرتضویه کبرویه علی صاحبها آلاف الثناء و التمجیه زاده‌الله قدراً و شرفاً از ایشان و با ایشان باشد.

و با اینکه خود را لائق تعریف و تعرفه و شرح حال و ترجمه نمی‌دانست بجهت امتثال امر کریمی و محض اینکه شاید بدین وسیله احیاناً منظور نظر کیمیا



مرحوم میرزا احمد شیخ المحققین اصطهباناتی

اثر و مذکور خاطر ملکوت ناظر یکی از صاحب‌دلان یا تنی از دوستان و بزرگان شده و بفیض توجه مخصوص و نظر خاص ایشان فائز شود ، این چند سطر را تحریر و ترویج نمود.

یقین است صاحبان معرفت و اخوان طریقت بعبادت دستگیری و طریقه فیض رسانی که دارند این مسکین ضعیف را منظور نظر خاص و مشمول دعای مخصوص خواهند فرمود ، اگرچه استدعا نمودن مثل این ضعیف توجه مخصوص را از حضرت ایشان تکلیفی جسورانه و طمع‌ی خام مینماید . ولی بی بضاعتان که آنها را غیر از نظر بلطف عام چیزی در دست نیست جز اظهار بی بضاعتی و اعتماد بر کرم چه چاره دارند ؟ و چرا بهانه سازند و دیده میشوند که کریمان بی ادبان و خام طمعان را هم محروم نمیدارند ؛ فکیف اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین والحمد لله رب العالمین و سلام الله علی المرسلین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین - کتبه فی ربیع الثانی من سنة ۱۳۳۸ بنده شاه ولایت احمد انتہی .



## احمد اوزی = متولد ...

آقای حاج شیخ احمد بن محمد فقیهی شافعی اوزی (۱)

از فقهاء و مفتیان شافعی مذهب معاصر است - از احوالش جز این ندانم که در اوز مفتی است و ضمناً در نویسندگی دست دارد - و در رساله ذیل از او است که هر دو بفارسی و در بمبئی چاپ سنگی شده و برای کتابخانه مجلس فرستاده است.

۱- ترغیب العباد فی طریق الرشاد (در علم توحید و کلام و اصول دین)

۲- هدایة المکتفی (در شرعیات و احکام مذهب امام شافعی)

## احمد برازجانی = متولد ...

آقای دکتر احمد برازجانی (۱) متخلص به احمد

۱- اوز Evaz قصبه ایست از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان لار که در سی و چهار کیلومتری باخر لار و کنار راه فرعی لار بخش واقع شده است.

هواش گرمسیر و مالاریائی - سکنه اش ۶۶۲ نفر - مذهب اهالیش سنت و جماعت - زبان فارسی محلی - آبش از چاه است - و محصولاتش ، غله - خرما - دیبلی - شغل اهالی - زراعت - کسب و چهارباداری - دو دبستان و یک پاسگاه ژاندارمری و دفتر پست دارد.

۱- برازجان Borazjan نام یکی از بخشهای هفتگانه شهرستان بوشهر است و مرکز آن هم قصبه برازجان میباشد - و در ۱۰۵ کیلومتری جنوب باختری کازرون و ۶۷ کیلومتری شمال خاوری بوشهر کنار شوسه شیراز بوشهر واقع شده و یکی از تصبات مهم شهرستان بوشهر محسوب میشود.

هواش گرم و کمی مرطوب و مالاریائی و آب مشروبش بطور کلی از چاه و عمیق چاههای در حدود دوازده متر است.

جمعیتش ۹۸۶۶ نفر - شغل اهالی تجارت - زراعت - کسب - زبانشان فارسی بلهجه لری مذهب شیعه دوازده امامی است یک بازار سرپوشیده - در حدود ۱۵۰ باب دکان و ۳ دبستان و شعبه بانک ملی ایران دارد .

از ادارات دولتی بخشداری - شهرداری - پست و تلگراف و تلفن - دادگاه - اداره فرهنگ ثبت و آمار - ژاندارمری - شهربانی - بهداری - دارائی - گمرک دارد

کاروانسرای بزرگ و محکمی از بناهای مرحوم مشیرالملک شیرازی دارد که هنوز در ارکان آن رخنه روی نداده است.

از اطباء و شعراء معاصر است . صاحب کتاب تاریخ و جغرافیای برازجان در ترجمه اش مینویسد . طبیعی است حاذق و خلیق و بیماران را معالجت و شفقتی دارای فطانت و فراست و صاحب جود و کیاست ، و رئیس بهداری برازجان است .  
تالیفی دارد بنام «فاطی» که در سال ۱۳۲۴ شمسی چاپ شده است نیز کتاب جامع و مبسوطی راجع بمالاریا نوشته است که هنوز چاپ نشده .  
از او است :

تپه و دشت و دامن و کپسار	کرده بر تن قبای سبز بهار
سر برون کرده کودکان چمن	نرم نرمک ز بوته و اشجار
ابر بارد بهر طرف لؤلؤ	باد باشد بهر طرف زنگار
گشته گیتی بسان بوقلمون	رنک رنک از شکوفه و ازهار
راغ کرده بتن قبای سبز	باغ پوشیده مخمل گلدار
سبز و سرخ و سپید و زرد و بنفش	برده نقاش طبع یک جا کار
موقع آن رسیده کاندر باغ	باتو ای دلبر پری رخسار
گوشه خلوتی بچنک آریم	باده نوشیم بر لب جو بار
باده ای صاف تر ز زاله صبح	باده سرخ تر ز لعل نگار

توبنوشی زدست من می ناب

من بچینم ز روی تو گلنار

شب شود ماه بر فراز چمن	نقره پا شد بروی دشت و دمن
عکس لرزان او فتد در آب	پیچ پیچ همچو هار سیمین تن
جلوه ای خاص یابد از رویش	یاس و نسرین و یاسمین و سمن
چشم مردم بقرص مه نگران	دیده هن بمساح تو روشن
من و تو لب نهاده بر لب هم	هست و مخمور دست در گردن
هر دو سرمست و صل باده عشق	هر دو از بوسه شاد و نوش دهن
سینه ها صاف و پاک از کینه	والمیده بطرفی از گلشن

فکرهای جهان فرو هشته  
گیسوانت پریش گشته ز باد  
یا چو ابری سیاه و مشک اندود  
گاه بویم بنفشه کیسویت  
که مکم آن دو نار پستان را  
گه گاه بوسه زخم بسیب ذقن  
گه گاه مشک آورم ز ناف ختن

بعد از آن گیرمت چو جان در بر  
تا ز شب روز گردد آبستن

بامدادان که خسرو خاور  
همچو گوئی منور و زرین  
ژاله بامداد بر رخ گل  
نور خورشید از خلال درخت  
بر سر خاره فراز چمن  
کرده از لاله بستری زیبا  
چشمه‌های چو نرکس شهلا  
اندکی از خمار دوشینه  
گیسوان گرد عارضت گوئی  
خیزی از جا و من بهمره تو  
هر کجا با صفا تر و نیکو  
باز در بحر عشق غوطه زنیم

تا دگر باره روز شب گردد  
شب شود روز و روز گردد سر

## مثنوی

بیا ای لعل تو قوت روانم  
بیا شاد آمدی آرام جانم  
ترحم کن بنه بر دیده منت  
بیا ای روی تو خوشتر ز جنت

بیا ای ماه من يك لحظه داخل  
 بیا ای بی تو تلخ این زندگانی  
 بیا که عشق تو سوزد دلریش  
 بیا ای شوخ چشم فتنه انگیز  
 بیا تا گیرمت چون جان در آغوش  
 در آغوشت کنم خود را فراموش

## رباعیات

هر چند طیب و درد را در مانم  
 بیمار شدم ز عشق زیبا روئی  
 هر چند علاج هر مرض میدانم  
 او گشته طیب من و من حیرانم

\*\*\*

ای آنکه رموز عشق را میدانی  
 بهر چه بیک دست مرا میگیری  
 در دیده من میل مرا میخوانی  
 با دست دیگر ز خویشتن میرانی

## احمد بوشهری - متوفی ۱۳۱۵

مرحوم حاج احمد خان وکیل الرعایا سرتیب بوشهری .  
 اجدادش عرب و ساکن مسقط بوده اند، خود ببوشهر آمد و چون مردی فاضل و سیاستمدار  
 بود و بحسن خلق و سخاوت شهرت داشت مورد التفات دولت ایران شد و مدتی حکمرانی  
 بندر عباس و لنگه را باو واگذار کردند و از طرف ناصرالدین شاه قاجار بلقب وکیل  
 الرعایای ملقب و بدریافت قلمدان مرصع و شمشیر و گل کمر مرصع موفق گشت  
 در بذل و بخشش و سخاوت تالی معن بن زائده و ثانی حاتم طائی بود و همواره  
 در ب خانهاش بروی مردم باز و سفره اش گسترده بود، و مدتی میزبان سید جمال  
 الدین افغانی در بوشهر بوده است (۱)

۱ - در شماره نهم سال دوم دوره جدید مجله کاوه منطبعه برلن ذیل تکمله راجع  
 بشرح تاریخ زندگی سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی مرحوم محمد علی سدید السلطنه  
 (بقیه در صفحه ۲۰۴)

کتابی در ترجمه ادبای عرب بنام «نبراس» (۱) تألیف کرده بود و دیوان اشعاری داشت که از میان رفته است.

و او را پسری بنام محمدعلی ملقب بسدید السلطنه و متخلص بعاری است که از ادبای و شعراء و نویسندگان معاصر بود و ترجمه اش ذیل کلمه «عاری بوشهری» خواهد آمد.

حاج احمد خان در سال یکهزار و سیصد و پانزده (گویا در بندر عباس) وفات یافت.

### احمد بوشهری - متوفی ۱۲۵۸

شیخ احمد بن شیخ حسین آل عصفور بحرانی الاصل بوشهری المسکن از فقهاء و ائمه جماعت اخباری مشرب مقیم بوشهر و با سید عبد اللطیف شوشتری صاحب «تحفة العالم» معاصر بوده و شوشتری در کتاب خود از او نام برده است.

در سال هزار و دوست و پنجاه و هشت در خلان آباد وفات یافت

### احمد بوشهری - متوفی ۱۳۱۵

مرحوم شیخ احمد بن محمد بن شیخ حسین آل عصفور اخباری بوشهری از شاگردان شیخ محمد طاهر حویزی و اخباری مشرب بود، سالهای دراز مرجع اخباریین بوشهر و امام جماعت آنان بود تا بسال هزار و سیصد و پانزده که در بوشهر در گذشت و هم در آن بندر مدفون شد.

(مانده از صفحه ۲۰۳)

فرزند حاج احمد خان مینویسد: در شانزدهم شعبان سنه ۱۳۰۳ در بان کاروانسرای کربلائی عوض با پاکتی بمنزل حاج احمد خان وارد میشود حاج احمد خان پس از خواندن کاغذ فوراً بیرون رفته بعد از چند دقیقه با بکنفر سید جلیل القدر مراجعت میکند و آنسید همانا جمال الدین افغانی بوده (عکس منن نامه او که بعربی است در این جا چاپ شده) و سید سه ماه در بوشهر بوده سپس بطهران رفته است و در مدت امامت سید در بوشهر مرحومان فرصت شیرازی و ملک المتکلمین میرزا نصرالله اصفهانی و حاج غلامحسین بندرریگی دانشمند و شاعر معروف با او محشور بوده اند

۱- نبراس Nebras بمعنی چراغ و سرنیزه است

### احمد بوشهری کا متولدہ در حدود ۱۳۱۰ء

آقای محمد احمد (احمد نام پدر و ہم نام خانوادگی اوست) فرزند مرحوم ملا احمد بوشهری .

از فضلاء و نویسندگان و خوشنویسان معاصر است۔ در حدود سال ۱۳۱۰ء در بوشهر متولد شدہ ، و دورہ ابتدائی را در مدرسہ سعادت بوشهر پیمان رسانیدہ و برای تکمیل تحصیلات خود بہ ہندوستان رفتہ و زبان انگلیسی و عربی را بہ حد کمال آموختہ است و خط نسخ تعلیق را خوش مینویسد۔ اکنون چند سال است در عراق عرب ساکن و تبعہ آندولت شدہ است۔

در سال ۱۳۲۸ کہ عراق عرب در تصرف دولت انگلیس بود صاحب ترجمہ از طرف آندولت حکمران کرہلا بود و اورا نگارندہ در آنشہر دید .

بہر حال آقای محمد از دانشمندان این عصر است۔ و او را تالیفاتی بشرح ذیل است .

۱- انشاء اعلیٰ ۲- احوال کرستوفر کلمبس ۳- دستداران بشر ۴- طلوع تمدن۔ این چہار جلد در ہندوستان چاپ شدہ است۔ شاید غیر از اینہا ہم تالیفاتی داشته باشد کہ بنظر مؤلف نرسیدہ است۔

### احمد بہبہائی = متوفی ۱۳۵۱

مرحوم سید احمد بن سید محمد باقر بہبہائی حائری از شاگردان مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی و فاضل ایروانی و شیخ حسن آل یاسین و میرزا ابوالقاسم طباطبائی حائری بود و از آنہا اجازہ داشت و او را تالیفاتی بشرح ذیل است :

۱- تبیین القوانین ۲- رسالہ مجدولہ فی الموارث (چاپ شدہ) ۳- رسالہ فی الکر ۴- رسالہ فی المنجزات ۵- رسالہ فی قاعدہ مالایضمن ۶- رسالہ فی قاعدہ الید

۷- معین الوارثین .

در سال هزار و سیصد و پنجاه و یک در طهران وفات یافت.

**احمد دارابی - متوفی بعد ۱۲۵۷**

شیخ احمد بن محمد تقی دارابی (۱)

از شهر داراب بنجف رفت، و در آنجا بتکمیل تحصیلات خود همت گماشت

و در سال هزار و دو بیست و پنجاه و هفت در نجف اشرف وفات یافت.

**احمد شیرازی - متولد ۱۰۴۷ متوفی ۱۰۸۶**

نظام الدین سید احمد بن محمد معصوم بن نظام الدین یا نصیر الدین احمد بن ابراهیم

شیعی دشتکی شیرازی.

پدر میرزا سید علی خان کبیر است - در شب جمعه پانزدهم شعبان سال

هزار و بیست و هفت در طایف متولد شد و در طفولیت قرآن مجید را حفظ کرد

۱- داراب Darab نام یکی از بخشهای چهارگانه شهرستان قسا در جنوب خاوری شهرستان

واقع شده است .

و قصبه داراب مرکز آنست ، که از شهرهای قدیم فارس و نام سابق آن دارا مجرد بوده است و

خرابه های قدیم شهر در جنوب غربی قصبه فعلی وجود دارد و بقعه دهیا معروف است - و از لحاظ  
سبک ساختمان و استحکام بنا بسیار قابل توجه میباشد .

نیز بقایای يك مسجد سنگی درشش کیلومتری خاور قصبه است که فقط ستونها و قسمتی از

آن باقی است و در تاریخ رمضان ۶۵۲ قمری تعمیر شده

این قصبه در ۱۱۱ کیلومتری خاور قسا واقع شده و بوسیله راههای اتومبیل رو بشهر مزبور

و شهرهای لار و جهرم و سیرجان و بندرعباس ارتباط دارد - هوایش گرم و مالاریائی و آب

مشروبش از چشمة و قنات ورودخانه رود بال تأمین میشود - جمعیتش ۶۳۸۶ نفر و شغل اهالی

آن - زراعت و کسب و صنعت دستی آنها قالی بافی زبانشان فارسی و ترکی و مذهبشان شیعه دوازده

امامی است

در حدود ۲۵۰ باب دکان و يك بازار سر پوشیده - يك دبیرستان - دو دبستان - و يك

بیمارستان و ادارات بخشداری . شهر باغی - دارائی - دادگاه - ژاندارمری . بهداشتی - فرهنگ -

ثبت و آمار - پست و تلگراف و تلفن - کشاورزی - دامپرشی - اوقاف - راه دارد و همچنین شعبه

بانک ملی در آنجا هست

وقفه را در محضر درس شرف الدین بافقی و حدیث را در خدمت سید نورالدین شامی و زبان عربی را نزد علی مکی و علم معقول را از شمس الدین گیلائی بیاموخت و در تمام علوم عصر خود مخصوصاً در ادبیات عرب متبحر شد و او را طبع روانی بود و عربی شعر میگفت.

در سال ۱۰۵۳ به هندوستان رفت و عبدالله قطب شاه حیدر آبادی دخترش را بمقد نکاح خود در آورد و از این روی دارای اهمیت و احترام دنیوی شد و شعراء او را مدح گفتند و در حیدرآباد صاحب منصب و ریاست گشت تا اینکه شاه وفات یافت و چنان بنظر میرسید که سید احمد جانشین او میشود، ولی اینمطلب صورت وقوع نیافت و میرزا ابوالحسن حیدرآبادی بتخت سلطنت نشست و او سید احمد را دستگیر و حبس کرد - و در سال هزار و هشتاد و شش در زندان حیدرآباد وفات یافت. (۱)

قصیده ذیل از اوست:

مشیر غرام المستهام و وجده	و میض سری من غور سلع و نجده
و بات باعلی الرقمتین التهابه	فضل کثیبا من تذکر عهد
یحن الی نحو اللوی و طویلع	و بانات نجد والحجاز و رنده
و ضال بذات الضال مرخ غصونه	تفیاه ظمی یمیس ببرده
یغار اذا ما قست بالیدر وجهه	و یغضب ان شیهت وردا بخده
کثیر التجنی ذوقوام مهفیف	صیحیح المحیالیس یوقی بوعده
ملیح تسامی بالملاحه مفردا	کشمس الضحی والبدر فی برج سعده
نایاه برق والصبح جینه	و اما الشریا قد انیطت بعقده
فمن وصله سکنی النحیان و طیبها	ولکن لظی النیران من نار صدره
تراأی لنا بالجید کالظبی لفته	اساری الهوی فی حکمه بعض جنده



روی حسنه اهل الغرام و کلمه  
 یعنن علم السحر هاروت لحظه  
 مضاء الیمانیات دون لحاظه  
 اذا ما نضاعن وجهه بعض حجبه  
 و ابدی مهیا قاصراً عنه کل من

هو الحسن بل حسن الوری منه مجتدی

و کلمه یعزی لجوهر فرده  
 وما تفعل الراح العتیقه بعض ما  
 بمبسمه بالمحتسی صفو و ده

فرزند ارجمندش در سلافة العصر او را بسیار ستوده است، وقصائد و قطعات  
 وغزلیاتی از او نقل کرده است که پاره‌ای از آن را می آوریم:

یا جوهرأ فرداً علا  
 وعالم طرفك ذا المریض  
 عهدی به مما یصیب  
 هاقلبی المعمود نصب  
 فاجعله یاكل المنی  
 فاسلم سدی الايام یاذا  
 فمذا عتلت اخا المهی  
 ونحیل حسبمی مذونیت  
 انت المراد وایس ای

من این جئاتك ذا المرض  
 اعله هذا المرض  
 فكیف صار هو الغرض  
 للنوائب یرتكض  
 بدلا لما بك او عوض  
 الحسن ما یرق و مض  
 فی الطرف ما طرفی غمض  
 و عینك ما نهض  
 فی غیر وصلك من غرض

وله ایضا

فی الغزل

سلا بطن مرّوا الغمیم و مرز عا  
 وهل حل من شرقیها ارض هجلة  
 متى اصطافها ظبی النقا و تربعا  
 وقد جارها هزن فسأل و امرعا

سقي تلك من نو السماكين جفل  
تظلل الصبا تحذوبها وهي سجم  
فتلك مغان لاتزال تحلها  
زبيبة حذر الصون والشرف الذي  
تروت من المحسن اليهى خدودها  
سحائب غيث مريعا تم مربعا  
وترلها سهلا وحزناً واجرعها  
خذ لجة الساقين مهضومة المعى  
يزيد على بذل الليالي تمنعها  
و قامتها كالغصن حين ترعرعا

قطوف الحظي مثل القطاحين ما

تقوم بارداً يحاذين لعلها  
وتهابها

الايت شعري هل الاقبيك مرة  
فيا دهرنا للشيت هل انت جامع  
و در اول يكي از قصائد خود گوید:

والحي زمت لبنيه النجب  
والنفس حرى والعقل مضطرب  
كيف الغرا والفواد يلتهب  
والعين عبرى والجسم ممتقع

وهذا اربع يكاظمه

عفت قديماً فنديها يجب

شمس الري - متوفى \*\*\*

شيخ احمد بن عبدالله بن ابي الفتوح بن ابي الخير بن عبد القادر الحكيم  
الطاووسي شیرازی.

از فضلا و محدثين و صوفيه قرن هشتم هجرى است، خدمت بسيارى از  
دانشمندان رسیده و از آنها استفاده کرده است من جمله سيد شريف زين الدين علي  
جرجانى و شيخ شمس الدين محمد بن جزرى و شيخ مجد الدين فيروز آبادى  
صاحب قاموس اللغة، و صاحب بخارى را نزد بابا يوسف هروى خوانده است.  
و خرقه تصوف سلسله سهرورديه را بدست شيخ زين الدين ابي بكر خوافى و خرقه  
سلسله كبرويه را بدست شيخ تقى الدين محمد خنجى و خرقه طبقه طاووسيه را از

دست شیخ محمد بن علی هلاسانی و خرقه مهینه (۱) را از دست شیخ نظام الدین ابراهیم حسینی کازرونی و خرقه نعمة اللہیہ را از دست سید نورالدین نعمة اللہ الحسینی و خرقه نقشبندیہ را از دست سید شریف زین الدین علی جرجانی پوشیده است و تاج الدین ابن عبدالرحمن بن مسعود بن محمد مرشدی کازرونی و علاء الدین ابوالعباس احمد ابن محمد نهروانی از او روایت کرده اند.

او را رساله ایست بنام «جمع الفرق لرفع الخرق» که شیخ صفی الدین احمد فشاشی در کتاب «السمط الہمجید» از آن نام برده است (۲).  
سال فوتش معلوم نشد.

### متوفی ۱۰۱۶

شیخ احمد بن عبداللہ شیرازی.

صاحب «نزہة الخواطر» در جلد پنجم کتاب خود مینویسد: در شیراز متولد شد و هم در آنجا نشو و نما یافت، و خدمت شیخ علامہ فتح اللہ بن شکر اللہ شیرازی تحصیل علم و دانش کرد، پس بہندوستان آمد و بہ بیجاپور وارد شد و مقرب در گاہ عادل شاہ گشت، و از او درخواست کرد کہ استادش را از شیراز بخواند او ہم مسئولش را مقرون با جابت ساخت و شیخ احمد تحصیلات خود را در خدمت شیخ فتح اللہ تکمیل کرد. و چون عادل شاہ وفات یافت شیخ احمد بشہر «احمدنگر» رفت، و خدمت برہان نظام شاہ بحری راہ یافت و بعض کتب را در محضر شیخ حسن نجفی بخواند، و باو سر سپرد و مدتہا در خدمت او بود و چندی ہم حاکم برار شد آنکاہ بشہر سورات رفت و گوشہ گیری اختیار کرد و بسال ہزار و شاترزدہ در همان شہر وفات یافت.

تالیقاتش: ۱- تعلیقہ بر نفعات الانس جامی ۲- تعلیقہ بر فصل الخطاب

(۱) مهینه، ظاہراً مقصود سلسلہ مهینه منتسب با بوسید ابی الخیر مهینی باشد.

(۲) نقل باختصار از جلد سوم کتاب نزہة الخواطر.

۳- شرح بر خطبة البيان ۴- شرح بر گلشن راز ۵- دیوان اشعار

از او است :

در آینه حال پشت چشم آرینی      يك چشم پوشی و بدیگر بینی  
 کورت بیند هر آنکه بیند ز قفا      اینست مثال خیر و شر گر بینی

### احمد شیرازی - متولد ۱۲۴۱ متوفی بعد ۱۳۱۳

حاج میرزا احمد ایشک آقاسی باشی فرزند ابوالحسن تاجر شیرازی صاحب فادسنامه ناصری مینویسد . در سال ۱۲۴۱ در شیراز متولد گشته ، در اوائل مراحل زندگی به مناسبت شغل اجدادی مشغول تجارت گردیده ، مدتی در یزد توقف کرده عود بشیراز نمود و چون عالیجاه خلاصه الاشباه آقا محمد علی کدخدای این محله میدانشاه که جد مادری حاج میرزا احمد بود از پسر خود رنجش خاطر داشت منصب کدخدائی را بحاج میرزا احمد وا گذاشت ، و سالها بر این منوال گذشت ، و در سال ۱۲۷۷ حاج میرزا احمد منصب کدخدائی را بخالوی خود عالیجاه آقا جانی وا گذاشت و خود در رکاب . . . حسام السلطنه سلطان مراد میرزا قاجار از شیراز بخراسان رفت ، و منصب ایشک آقاسی باشی را تصاحب نمود و در سال هشتاد و دو در رکاب نواب معزی الیه عود بشیراز نمود ، و در سال ۸۶ باز در رکاب نواب معزی الیه از شیراز بطهران و از طهران بمنصب امیر دیوانی بشهر یزد برفت و در سال ۹۱ باز در رکاب نواب معزی الیه بمنصب ایشک آقاسی باشی عود بشیراز نمود و در سال ۹۲ باز در رکاب معزی الیه از شیراز بطهران و از طهران بکرمانشاهان رفت و در سال ۹۸ بعد از وفات نواب حسام السلطنه عود بشیراز نموده در گنج قناعت کنج راحت یافته ، گذرانی دارد ، و از مآثر او کتاب «حدیقه الشعراء» و «تاریخ یزد و کتابی در مصائب اهل بیت نبوت است ، و این چند شعرا از

او است

ای سخنوو که نزد اهل خرد      مدحتت فرقی از هجا نکند

زانکه از مدح و هجو هر چه بود  
 کس بگفتارت اعتنا نکند  
 با چنین پایه شعر خوش تر آنک  
 شعر گفتن کس ادعا نکند  
 گرچه گوئی که چون تو مدوحی  
 شعر از این بهتر اقتضا نکند  
 با چنین شعر بس بمدحت من  
 به که شاعر طمع عطا نکند  
 باز فی الجمله هدیه‌ای دادم  
 گرچه خرجی ترا وفا نکند

سال فوتش معلوم نشد، و چون فارسنامه ناصری در سال ۱۳۱۳ تالیف شده فوت او بعد از سال مزبور واقع شده است.

### احمد شیرازی - متولد ۱۲۷۲ شمسی

آقای احمد حشمتی حشمت زاده شیرازی متخلص به احمد فرزند مرحوم میرزا عبدالرحیم لواف متخلص به حشمت .

از فضلاء و شعراء معاصر و از دوستان قدیم صمیم نویسنده این اوراق است . آقای حشمت زاده در سال ۱۲۷۲ شمسی در شیراز متولد شده و علوم ادبیه فارسی و عربی را آموخته است، و اقسام شعر مخصوصاً غزل را نیک میسرآید . در شیراز بکار بافندگی و داد و ستد فرش مشغول است، دیوان اشعاری شامل بیست هزار بیت اعم از قصیده - غزل - رباعی - قطعه و مثنوی دارد، و از نوادر امور آنکه این مرد بلند همت که با کدو پمپ و عرق جبین اعاشه میکند در تمام عمر شصت و پنج ساله نبود . حتی یک بیت در مدح ارباب جور و فساد سروده است، بلی ایبایی در منقبت ائمه اطهار مذهب شیعه و بعضی از دانشمندان گفته که البته بجای و در خور آنها بوده است

در تیرماه ۱۳۳۷ که پس از سی سال برای دیدن یاران قدیم و زیارت موطن خود بشیر از رفقتم با وجود تکسر مزاج مکرر اظهار لطف فرموده بدیدنم آمد و در انجمن ادب هم زیارتش کردم و از اشعار آبدارش مستفیض و ملاحظه نمودم . خدایش عمر طولانی عنایت فرماید . از اوست :

در منقبت حضرت رسول اکرم (ص) در شب بعثت سروده است :

هذه ای طوائف مسلمین شب بعثت مید هر سلین

نه بطور شك ز ره یقین بصدای رسا بکلام متین

بسرود سعدی بیقرین بلخ العلی بکماله

نبود بدهر نظیر او بفرز عرش سریر او

همه کائنات بشیر او دل کائنات اسیر او

بفدای جمال منیر او کشف الدجی بجماله

بی امر اوست قضا و قدر ملکش پبای نهاده سر

سخنان او همه سر بسر بگرفته خاور و باختر

بخصال او نبود بشر حسنت جمیع خصاله

بفلك رسیده کمال او دوجهان عیان ز جمال او

چه نکو است خلق و خصال او نبود نظیر و همال او

نه قرین عترت و آل او صلوا علیه و آله

بشوش قطعه احمدی که سروده بنعت محمدی ص ع ع

سخنان کورک ابجدی نرسد بمراتب سرمدی

شده مات عقل مجرّدی بجماله بجلاله

قصیده :

### پالان کج

جهان باشد چو جسم و دین اسلام است چون جانش

فغان زین نا مسلمانان که بر کنند بنیانش !

گروهی مینمایند اینزمان دعوی دینداری

که یکجو نیستند آگاه از اسلام وفرمانش !

کسی بنسای کاخ دین شناسد باغ خویشرا کز کین

کند با تیشه بیداد ویران طاق وایوانش

کسی دهقان باغ شرع دادد خویشرا کایدون  
 فکنده رخنه‌ها از شش جهت برچار ارکانش  
 لباس میش پوشیده‌است برتن گرگ خونخواری  
 که از خون مسلمانان بود آلوده دامانش!  
 فرشته دش نماید جلوه‌ها دبو و غلبازی  
 که در مکاری و تلیس شاگرد است شیطانش!  
 نهد رو جانب محراب و پا بر عرشه منبر  
 تبه‌کاری که باشد منبر و محراب دکانش  
 چو دجالی سیه دل خر سواری میکند آن گاو  
 که باشد صحن مسجد عرصه گاه از بهر جولانش  
 چو این خر موذیان را خر سواری باشد اندر سر  
 خوشا برحالت آن خر که کج گردیده پالانش  
 ز بس رجاله بازی وریا کاری مسلمان را  
 نموده شرمگین در پیش کافر پیشوایانش  
 بدور هر یکی جمعند جمع دل پریشانی  
 که از جهل و طمع بر دیگران بدهند رجحانش  
 سخن چینی نمایند از شره در بین این و آن  
 نباشد هیچیک را مهر با این لطف یا آتش  
 بدانجائی رسیده کار این بستان جان افزا  
 که بوم شوم گشت از هر طرف مرغ خوش‌الحانش  
 غراب تیره اختر شد دلیل قوم و میترسم  
 نماید رهنمائی از سیه کاری بسویرانش  
 چو خوش فرمود جامی این دو بیت نغز جان پرور  
 که در گازار جنت باد خرم جاودان جانش

«بساط دین بگسترده است هر سو دین براندازی»

«که از دین و دیانت بهره‌نا دادست دیانتش»

«چه داند رخنه اسلام بستن نامسلمانی»

«که افتد رخنه در اسلام اگر خوانی مسلمانش»

ذبی ایمانی این پیشوایان بس عجب نبود

اگر مؤمن در این دوران فتد لغزش در ایمانش

نفاق از بس کند عالم نما از جهل و خودخواهی

بود بر پیکر عالم لباس علم زندانش

بود گنجی پر از در و گهر آئین اسلامی

دریغ از چنین گنجی که سارق شدن گهبانش!

نفاق آمیز باشد و عطف و اعظ بر سر منبر

خبر نبود سر موئی ز ایمان و ز وجدانش!

دروغ غیث و بهتان بود ورد زبان او

بجز افسانه‌ای در گوش ناید حکم اقرانش

چو خواهی زهد و تقوی از دغلبازی ریا پیشه

که دستارش دلیل زهد گشت و ریش برهانش!

زخون این جماعت آسیاها دور خواهد زد

بدر مهدی هادی ز برق تیغ برانش

الا ای حافظ قرآن قدم بگذار در میدان

نظر بنمای بر اسلام و احوال پریشانش

ز کف بردند روحانی نمایان دین جدت را

طیبا بنگر این بیمار و کوشش کن بدرمانش

بیا ای قائم بر حق که مؤمن اندرین دوران

ز بس کافر دلی بیند - نیاشد صبر امکانش



برس بر داد این سرگشته کشتی ای ولی حق  
 که دریا سخت موج است و وحشت ز است طوفانش  
 خداوند با بحق مصطفی و آل اطهارش

خداوند با بحق مرتضی و جانشینانش  
 که هر کس باعث تخریب دین احمدی گردد  
 بکوب ای دادگر با پتک قدرت سر بسندانش  
 ز گفتار من احمد ابلهی آزرده - گردد

که مصداق سخنهایم بود پیدا و پنهانش  
 هر آنکس شبهه‌ای دارد ز خود سر میخورد از من  
 گمان دارد که بگرفته است دست من گریبانش  
 از این بد گوهران تا چند میگوئی زبان درکش

بیحری اوفتادستی که پیدا نیست پایانش  
 مگو با من چرا پرده دری کردی حذر بنما  
 هر آنکس کرد حقگوئی چه باک از تیر بارانش

قصیده ذیل را در رثاء استاد بزرگ مرحوم محمد نقی ملک الشعراء بهار  
 شاعر و ادیب معاصر سروده است :

دریغ و درد که از مرگ او استاد سخن  
 ز چرخ بینش - کرد آفتاب علم افول  
 ز بهر دانش - غواص روزگار بود  
 بهار آن ملک - ملک دانش و فرهنگ  
 چو گشت گلشن دانش خزان ز مرگ بهار  
 فگند معجر نیلوفری بسر سنبل  
 بهار آن ملک - ملک دانش و فرهنگ  
 چو گشت گلشن دانش خزان ز مرگ بهار  
 فگند معجر نیلوفری بسر سنبل  
 دهان لاله بر از خون بود - ز داغ بهار

بیباغ غنچه چو گل بر درید پیراهن  
 ز آشیان ادب رفت شاهباز سخن  
 یگانه گوهر علم و کمال و فهم و فطن  
 ز جور چرخ بخاک سیه نمود وطن  
 هزارها بفغانند و ناله و شیون  
 بنفشه کرد زغم جامه کبود بتن  
 پرند نیلی پوشیده زین عزا سوسن

کنند یکسره مرغان - بیاغ ناله زار  
 هزار سال دگر مادر زمانه بود  
 بر او گرفت چنان سخت دهر سست نهاد  
 سہی سہی سہی سہی سہی سہی سہی  
 ولیک اینہم سہلست و سخت باشد آن  
 چنانکہ بر او - دئی پست ز جحان دار  
 چو هست و ازون کردار دهر دیو نهاد  
 برای نادان - دهر است خانه شادی  
 دریغ و درد کہ این دهر دون نواز - دہد

بہار چونکہ ز گلزار - بر چند دامن  
 برای زادن چونین بہار استرون  
 کہ با ہزار زبانش نمیتوان گفتن  
 سہی سہی سہی سہی سہی سہی سہی  
 کہ جاہلی بکند ہمسری بصاحب فن  
 کمیکہ «ابجد وسطی» نداند از کلمن!  
 شود فرشتہ - مغلوب زشت اہریمن!  
 برای دانا باشد فرین بیت حزن!

ہمیشہ کام بدون ہمتان - بدین دیدن!  
 بعلم و دانش - استاد بد بسرو علن  
 دگر ندارد چیزکی در این سرای کہن  
 بود چو مہر فروزندہ تا ابد روشن

قریب بود بہفتاد - عمر او بچہان  
 بغیر چند کتابی کز او بجا مانده است  
 ولیک گوہر گفتار او بہ مخزن دہر  
 اگرچہ رنج و محن در جہان فراوان دید

ز کید دہر ستمگار و مردم ریمن

چو گشت طائر روحش ز دام جسم آزاد

شدش بشاخہ طوبی بخوشدلی مسکن

نہ تیر دارد و مرداد و نہ دی و بہمن  
 نہاد دست خدایش دوبارہ در مخزن  
 بقرب دوست گرفت از رہ ولا مامن  
 بہشت گشت مکانش بدون رنج و محن  
 ز مجمع ادبا - نغز گفتہ متقن

بود مکان «بہار» آنجہان ہمیشہ بہار  
 چو قدر این گہر نابناک کس شناخت  
 ملک ز ہجر برست و بوصل واصل گشت  
 ہزار و سصد و سی اول مہ اردی  
 چو خواستند ادیبان برای تاریخش

بسال شمسی احمد دوبارہ گفت بود

بہار نزد امام تقی بدان گلشن

(۱۳۳۰)

غزلیات  
دخت تالك

عاشقان را هیچ از تیر ملامت باک نیست      عاشق دلخسته را جز سینه‌ای صد چاک نیست  
هر که میگوید نظریر عارض خوبان خطاست  
نزد اهل ینش او را دانش و ادراک نیست  
ماه نبود چون رخ خودشید رویان نوربخش  
سرو همچون قامت سیمین بران چالاک نیست  
زر اگر خواهند خوبان سرفشان در پایشان  
در طریق عشقبازی جای هیچ امساک نیست  
هر که دل را با دل‌رامی سپارد همچو من  
شادمان از هستی وز نیستی غمناک نیست  
گر دل و جان خسته شد از صحبت نوع بشر  
ای پسر همصعبیتی بهتر زدخت تالك نیست  
زر که هم سنک است با جان در بر دنیا پرست  
پیش چشم عشقبازان غیر مشتی خاک نیست  
آنکه از هر باد چون بیدی بارزد در جهان  
در بر صاحب دلانش ارزش خاشاک نیست  
نیك و بد از ما رسد بر ما دلا از کس منال  
هیچ از دور سپهر و گردش افلاک نیست  
شهره شد احمد اگر در عشق گلرویان چه باک  
عاشقان را هیچ از تیر ملامت باک نیست  
زاهدان هیچ گناهی چو دل آزاری نیست  
هر کسی باده خورد ظلم بخود کرده و بس  
خویشتن بین بخدا راه ندارد هر گز  
از چنین کار ترا بهر چه بیزاری نیست  
باده نوشی گنهی همچو دلازاری نیست  
خودپرستی بجهان شیوه دینداری نیست

غیبت نوع بشر - خون برادر خوری است  
 عبادت تقناات ریاضت بجهان  
 نقش تو خوب گرفت است بران اسب مراد  
 بین يك ملت و يك قوم نفاق و افکندن  
 کذب در مذهب اسلام گناهی است عظیم  
 متشرع نکند دامن خود آلوده  
 ز چه روییج تر اباك ز خونخواری نیست!  
 اثرش فریبی و گونه گلناری نیست  
 که دیگر خجرتی از عاصی بازاری نیست!  
 با خبر باش که کمتر ز شر و باری نیست  
 لیک در کار سیاست بجز آن سازی نیست!  
 بسیار است که بجز کذب در آن جاری نیست

احمد از حالت اینقوم چنین فهمیدم

که صف حشر بدان هول که پنداری نیست!

### اندرز بدختران

سرخی لب گر زمانیک است جانا خوب نیست  
 اینچنین رنگی بر صاحب نظر مرغوب نیست  
 خال مصنوعی و روز و بدر و ماتیک و کرم  
 نازنینا با نکوهی هیچ يك منسوب نیست  
 ابروی خود را بشکل چینیان کردن خطاست  
 ناخنان مانیکور جز منبع مکروب نیست  
 چون تراخم هست ریمل - بهر چشم دلفریب  
 چشم گر جذاب نبود - دل بدان مجذوب نیست  
 روی چون آینه را از زنگ آرایش بشوی  
 آینه گر زنگزد - از بهر دیدن خوب نیست  
 طالب حسن خدا دادند اهل معرفت  
 حسن مصنوعی بنزد هیچکس مطلوب نیست  
 خامه قدرت بود مشاطه روی نکو  
 در حساب حسن آرایش بتا محسوب نیست

ماه بی مهرم ندارد چون ز آرایش کلف

هیچ شوخی بهتر از آن ترک شهر آشوب :

گر نکارت بی محبت هست احمددم مزن

چونکه زیباتر از آنمه در جهان محبوب نیست

یاری بکف آور که بکس یار نباشد	دل را بکسی ده که دل آزار نباشد
ای بلبل بیدل گل بیخار طلب کن	هر چند بگلشن گل بیخار نباشد
گویند که چون غنچه گل هست دهانش	باور نکنم غنچه شکر بار نباشد
چون سنبل پرچین تو سنبل ندهد بوی	چون نرکس تو نرکس بیمار نباشد
کاری بکف آور منشین غافل و بیکار	هر چند که در کشور ما کار نباشد!
هر کس که بهر اسم زند لطمه باسلام	بیشبیره بجز صاحب دستار نباشد!

احمد همه گویند که داریم پناهی

بالله که چون احمد مختار نباشد

تا که در دست مرا ساغر صهبایا باشد	دیگر از دور سپهرم چه تمنا باشد
غم یک عمر بیک روز نشاید خوردن	میخورد امروز و غمت قسمت فردا باشد
بجهان دل چه نهی؟ غم چه خوری باده بنوش	کاین جهان گذران بهر تماشا باشد
بجز از عکس رخ دوست نبیند در جام	هر که را دیده دل روشن و بینا باشد
در ره عشق دلا بیم ز بدنامی نیست	عاشق آنست که سرگشته رشید باشد
کی رود عشق برون از دل شوریده من	که مرا عشق رخس سر سویدا باشد
میل چیز دیگر و عشق بود چیز دیگر	عشق والا گهر از میل مجزا باشد
عاشقان هیچ نخواهند بغیر از معشوق	زاهدان را طمع شهید مصفا باشد!
چون وفا نیست ترا هیچ معجو از دگران	که وفا روی زمین چون بر عنقا باشد!

در برگفته حافظ چه توان کرد احمد

هرچه اشعار توجانپرور و شیوا باشد

ای گل تازه از آن روی دل آرا چه خبر  
 ای سبزی سرو از آن قامت رعنا چه خبر؟  
 بلبلا سوی گلستان شده ای یا تشدی؟  
 گر شدی ز آن گل نورسته زیبا چه خبر؟  
 لب چرا بسته ای ای غنچه ز وصف دهنش  
 از خم گیسویش ای سنبل بویا چه خبر  
 حل نشد در نظر عقل معمای وجود  
 عشق را پرس کزین طرفه معما چه خبر  
 هوشیاری بر رندان جهان در هستیست  
 ساقیا فصل بهار است ز صهبا چه خبر؟  
 ای دل آرام که دلها همه منزلگه تست  
 زان میان از دل جان سوخته، ما چه خبر  
 قطره ای بیش نباشد بشر از بحر وجود  
 آخر ای قطره بیقدر، ز دریا چه خبر  
 عشق آخر بجنون می کشد ای عاشق زار  
 اندرین طایفه از عاقل و دانا چه خبر  
 زاهد افسانه امروز مرا خسته نمود  
 گر حقیقت خبری هست، ز فردا چه خبر؟  
 کعبه و بتکده و دیر و کلیسا چو یکبست  
 گر بود جای دگر راستی آنجا چه خبر  
 حسن جانانه ز خوردشید فروزنده تر است  
 مردم بی بصر از دیده بینا چه خبر  
 دلبرا از دل عشاق اگر باخبری  
 از دل شیفته احمد شیدا چه خبر؟

چشم دل بر دل خوبان نگرانست هنوز  
 شد ز کف دور جوانی و ازاو نامی نیست  
 دین و دل تاب و توان صبر و قرادم همه رفت  
 سختی جان مرا بین که شب هجران را  
 گل بیباغ آمد و بشکفت و فروریخت ز شاخ  
 عقل از صورت هر چیز بمعنی پی برد  
 فاش شد راز طبیعت همه در نزد بشر  
 ره روان راهمه مقصود یکی هست ز چیست؟  
 فرق بین حرم و دیر مغانست هنوز

احمد این طرفه غزل گفت چو عبرت (۱) فرمود

« دل در اندیشه آن غنچه دهانست هنوز »

شادمانم که در میکند باز است هنوز  
 بی نیاز است مرا گرچه دل از پیر و جوان  
 جان تار قدم آنشه خوبان - کز مهر  
 با وجودیکه بود کعبه دل، منزل دوست  
 عارف از عشق رخ او - بحقیقت پیوست  
 ایخوش آ، عاشق شوریده که بردوی دلش  
 دیده اش بر رخ معشوق دلش بر لب جام  
 دل من هست همان شمع - که تا صبح امید  
 که در آنخانه مرا محرم راز است هنوز  
 لیک با پیر خرابات - نیاز است هنوز  
 با همه سنک دلی، بنده نواز است هنوز  
 سالکان را زچه آهنک حجاز است هنوز !!  
 زاهد از جهل - گرفتار مجاز است هنوز!  
 تا دم مرک در عیش - فراز است هنوز  
 گوش بر بانگ نی و نغمه ساز است هنوز  
 ز آتش عشق، در او سوز و گداز است هنوز

احمد این طرفه غزل گفت که معجوب (۲) سرود

« ناز کن گر که دلت مایل ناز است هنوز »

۱- مراد مرحوم محمدعلی نائینی متخلص به عنصر شاعر معاصر است

۲- مراد آقای محمدجعفر معجوب تهرانی شاعر و نویسنده فاضل معاصر است

در پند و موعظه فرماید :

در بزم میکشان چو شدم مست باده دوش  
 آمد بگوشم این سخن از پیر میفروش  
 کای بیخبر ز نیک بد دهر دون نواز  
 این نکته را بگوش دل از قول من نبوش  
 خواهی که دست حق نزند پرده ات عقب  
 بر کارهای بنده حق باش پسرده پوش  
 آزار تن اگر که نخواهی ز روی جان  
 در عمر خویش پی آزار کس مکوش  
 گرده زبان تو داست بهر محفلی روی  
 بنشین خموش و باش ز سر تا پهای گوش  
 زنگ نفاق و کین برزدا ، ز آینه دلت  
 چون آب صاف با دل هر نیک و بد بجوش  
 بینی اگر چو چنگ نوازش بخود مناز  
 در همچو دف قفا خوری ای جان مکن خروش  
 اخلاق زشت نیست مگر خوی اهرمن  
 خوی نکو است عادت فرخنده سروش  
 قول خدا و گفت رسول خدای را  
 احمد چو هبچکس نینوشد تو هم خموش  
 یاد آنروز که من دست در آغوش تو کردم  
 بوسه ها بر لب شیرین شکر نوش تو کردم  
 پام آرام نگیرد بزمین از شادی  
 از همان لحظه که من دست در آغوش تو کردم



خواستم تا بجعل ایماه کنم مهر فلک را  
 دور از روی دلاری تو روپوش تو کردم  
 گره از گیسوی مشکین تو از ناز گشودم  
 هوشیاران جهان را همه مدهوش تو کردم  
 جمع دلباختگان را همه آشفته نمودم

تا که موی تو پریشان بسر دوش تو کردم  
 کام از باده گلرنگ چو شد تلخ بشوخی

نقل می از لب شیرین به از نوش تو کردم  
 همچو احمد غزلی از سرمستی بسرودم  
 خواندم و در عوض لعل در گوش تو کردم

خرم دمی که دست در آری بگردنم  
 لب بر نگیرم از لب لعلت ز شور دل  
 تا کی ز حسرت لب شکر فشان تو  
 ای قدس رفراز تو سرو و صنوبرم  
 روشن ز نور عارض تو شام تیره ام  
 بر خیزم از نعیم دو عالم برآستی  
 جانان من گسستی و من از تو نگسلم  
 آخر شکار من شوی ای نوغزال حسن  
 لب بر لبم نهی و نشینی بداهتم  
 تاجان بود بجان تو ای دوست برتم  
 همچون مگس دو دست تغابن بسر زدم  
 وی روی دلنواز تو گلزار و گلشتم  
 تاریک بی فروغ رخت روز روشنم  
 یکدم اگر شود سر کویت نشیمنم  
 قلب مرا شکستی و من عهد نشکنم  
 گردامی از غزل سرراحت ییفکنم

سرگشته گشتم از غم عشق و جفای دهر

احمد چو گشت دانش و فضل و هنر فتم

ای سیه چشمان گریزان تا کی از هوی سپیدم

نیست هرگز جز بچشمان سیه چشم امیدم

گشته موی من سپید از حسرت چشم سیاهی

کو سیه چشمی که دارد حرمت هوی سپیدم

تا که در چنک اوفتد تازی ز موی مشک فامی

من درین سودا جوانی دادم و پیری خریدم

جان و مال و دین و دل را اندرین ره صرف کردم

درعوض ای بیوفایان جز جفا کاری ندیدم

نوغزالان علت از من رمیدن، چیست آخر؟

من همان شیرم که هر شب باغزالی آریدم

تندخومی چند با من میکنید، ای تازه گلها

من غزلخوان بلبلی بودم، که برگلها پریدم

گر وفا خواهید نبود شیوه زیبا جوانان

نزد من باشد که طعم بیوفائی را چشیدم

قدر وصل نوجوانان را نکو دانند پیران

خاصه همچون من که دردمحنت هجران کشیدم

زاهد از حالم چه پرسى، من همان رندم که دایم

گناه مست از چشم ساقی گناه مدهوش از نیبدم

عمر من پیوسته با پنجاه و در این پنجروزه

غیر مهر ماهرویان دل زهر چیزی بریدم

احمدا بامن سخن کمتر بگو از دین و دنیا

زانکه نبود جز حدیث یارومی گفت و شنیدم

بجز مژگان بیارا بهر قتل من سپاهی نو

اگر در عشق بازی کرده ام جانان گناهی نو

مهیبا کرد از زلفت، برای خود پناهی نو

چو دل شد بی پناه از چیدن گیسوی مشکینت

کنون در محضر عشاق خالت شد گواهی نو

گواه صادق در بردن دل بود چشمانت

که رخ ماه تمام و ابروی او هست ماهی نو

هلال و بدر در یک شب ندیدی گر بیا بنگر

بغیر از سبزه مهرت نمیروید گیاهی نو

ز صحرای دل بی حاصلم در چار فصل ای گل

رخ خور تیره گردد کر کشم از سینه آهی نو

گرفت آینه گردون ز آهم زنگ میترسم

کهن چرخادلم از گشت پیشینت بتنگ آمد از این پس لحظه ای بهردلم بگذر ز راهی نو  
چه میگردد بکام اهل دل گریک زمان گردی درین عمر کهن یکدم نمائی اشتباهی نو؟

ز راه مهر رحمی کن مها بر حال زار او

اگر در عشق بازی کرده است احمد گناهی نو

خواهی اگر بینی در دهر رستگاری بر بستگان مسکین بنمای مهر و یاری  
دست خدا بگیرد - گر او فتادی از یا در دستگیری خلق - کردی چوپا فشاری  
روزی چو بینوائی حاجت بر تو آورد حاجات او بر آورد - از او مشو فراری  
ینی اگر عزیز گشته ذلیل دوران چون گل بعزت او - برهان ز چنگ خواری  
خواهی که ابرایت بر کشته ات بیارد بر کشت مستمندان - بنمای آبیاری  
این دهر سست بنیاد - چون بر تو سخت گیرد باشد علاج سختی - نرمی و بردباری  
گر نام نیک خواهی - در محفل ادب آی بگریز تا توانی - از بزم میگساری  
بر مال و جاه دنیا غره مشو - که آخر ناکامیست آن را - پایان کامگاری  
در راه خالق از دل ذر را نثار بنمای تا در رهت نمایند مخلوق جان نثاری  
لطفی به بینوایان بنما که گاه رفتن هیچت بدست نبود جز لطف کرد کاری  
ای مایه امیدم در عین ناامیدی چون ناامیدی از تو - باشد گناهکاری

بر حال زار احمد رحمی که در دو عالم

جز تو بکس ندارد - چشم امیدواری

مت - ایمه بی مهر نوایی

دل

گر مهر و وفائی بدلت - ناز و عتابی

چند خاموشی ازین حقه - یاقوت سؤالی

جان بلب آمد، از آن لعل شکر خوار جوابی

دل و دین و تن و جان، سوخته از آتش هجرت

آخر از وصل، برین عاشق دلسوخته آبی

شده شیدائی و مجنون ، دل شوریده ز عشقت

بهر دیوانه از آن سلسله موی ، طنابی

شعله روی تو - پروانه، صفت سوخت برم را

چند بی پرده‌ای ، ایشمع شب افروز حجابی

خمسته شد جان زالم - مطرب فرخنده نوائی

تنگ شد دل ز غم ، ایساقی گلچهره شرابی

تا بکی کجروشی ، راستی ایچرخ ، درنگی

سیر گردیده‌ام از زندگی ، ایمرک شتابی

محوشد نقش حقیقت ز دل ، ای پیر صفائی

رفت آثار شریعت ز کف ، ایشینخ کتابی

آخر ای فتنه بیدار ، از این ملک کناری

کشور آشفته شد از جور تو - یک نایه خوابی

خوبی نظم سخن را بود ، ای طبع حدودی

احمد از بهر نکو گفتن خود ، حیدر حسابی

هزار شکر نگارا ، که باده نوش شدی

بیک دو جام می از رنگ و روی و حالت چشم

ترا که بد عرق شرم بر رخ از صحبت

بیباغ حسن بدی همچو غنچه نشکفته

قبای سرخ بیر کرده‌ای - و میدانم

بدی جو بلبلای در گلشن ادب احمد

ز جور چرخ در این روزگار دون پرور

زبان بیستی و سر تا پای گوش شدی

بدو رشته شعر شیوا شده صید من غزالی

چه غزال شوخ چشمی ، چه مه پری جمالی

رخ و ابرویش چو دیدم ، بمیان زلف گفتم

شب بدر کس ندیده است ، در آسمان هلالی

ز نگاه تُرک چشمش ، دل عالمی رباید

بنگاهداری دل ، ندهد بکس مجالی

ز لبش اگر بگویم ، ز لبم شکر بریزد

چه بگویم از دهانی ، که نباشدش مثالی

بگلش ز آبله بین سه چهار دانه شبتم

بمیان آن لالی ز شبه فتاده خالی

چو ربود دل ز دستم ، بدو ساعد بلورین

بلبم وسید جان و بتم نماند حالی

چو رخس بچرخ خوبی ، مه روشنی ندیدم

چو قدش بیج بستان نشنیده ام نهالی

ز رموز عشق او را خبری که هست داند

همه نازی و عتابی ، همه غنجی و دلالی

چو رسیده حسن آن مه بنهایت نکوئی

ز خدا بود امیدم ، که نباشدش زوالی

اگر آن صنم ندارد بجمال و حسن نقصی

بخدا که دارد احمد همه عشقی و کمالی

کی بحال من دلخسته تو پروا داری

یک سر و با دو جهانی سر و سودا داری

بس که مغرور بحسنی ، بخدا بیخبری

که در این شهر ، بسی عاشق شیدا داری

ترك چشمان تو ایشوخ ، بیک طرفه نگاه

دل خلقی بر بودند ، و تو حاشا داری ،

ثروت و حسن و جوانی همه دادند ترا

دیگر از دولت دنیا ، چه تمنا داری ؟

تو چه باغی که ز گیسو و دهان و رخ و چشم

سنبل و غنچه و گل ترگس شهلا داری

نه عجب گر نگرانند ، برویت شهری

مظهر حسنی و البته تماشا داری

مردم از هجر ، بیازنده جاویدم کن

ایکه در لعل لب انفاس مسیحا داری

قدمی هم چه شود بر سر این خسته نهی ؟

نو که بر چشم و دل جمله جهان جا داری

احمد از مال جهان هیچ ترا نیست چه غم

طبع شیرین سخن پرور شیوا داری

قطعه ذیل را در تقریظ هشتمین سال روزنامه ملی پارس گفته است:

که بود گنجی از در و گوهر

مرحبا ، به ، به ، از جریده پارس

راستی همچو خسرو خاور

مینماید ز شرق فضل طلوع

هست مجموعه‌ای ز خشک وز تر

منتشر چون شود بموقع خوش

کهن آثار نغز و بازه خبر

هرچه خواهی در آن بود موجود

بود این نامه بهترین رهبر

بهر راه نرقی و اصلاح

تا که طی کرد با کمال هنر

هفتمین سال را بعزت نفس

گشت مولای هشتمش یاور

پای در سال هشتمین بنهاد

هست امیدم که سال هشتم نیز  
بسر آید بفخر و فتح و ظفر  
احمد این قطعه گفت از انصاف  
که در آن هیچ نیست لاف و کزاف



آقای احمد حسنت زاده شیرازی

### احمد شیرازی - متوفی ۱۰۱۵

نظام الدین احمد بن ابراهیم بن سلام الله بن عماد الدین مسعود بن صدر الدین  
محمد بن غیاث الدین منصور الحسینی شیرازی  
از دانشمندان قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری است، در شیراز متولد  
شده و تحصیل کرد.  
از تالیفاتش یکدوره کتاب در اثبات واجب است که در سه مجلد صغیر،  
متوسط، و کبیر نوشته است.  
میرزا سید علیخان کبیر در سلافة العصر مینویسد: جدم من امیر  
احمد لقب سلطان الحکماء و سید العلماء را داشت. و در سال هزار و پانزده  
وفات یافت.

## شیرازی - متوفی ۲۸۲

احمد بن منصور بن محمد بن عباس حافظ صوفی شیرازی .  
از صوفیه و حفاظ و سیاحین و محدثین قرن چهارم هجری است - سیاحت  
زیاد کرد و در سماع و لغ داشت .

در سال ۳۳۸ بنیشابور رفت و دو سال در آنجا بود ، و او را تصنیفات فراوان  
بود . مدتی در عراق عرب و شام گردش میکرد و عاقبت بشیراز برگشت و مقبول  
و محبوب همشهریان خود شد ، بطوریکه مردم شیراز او را در حسن اخلاق و نیکی  
سیرت ضرب المثل کرده بودند .

آخر الامر در ماه شعبان ۳۵۵ و هشتاد و دو در شیراز وفات یافت . (۱)

## شیرازی - متولد ۱۲۴۷ زنده در ۱۳۱۳

مرحوم میرزا احمد طیب شیرازی .

فسائی مینویسد : نیره میرزا احمد حکیمباشی حسینی شیرازی است ،  
از اول سن شباب مقدمات علمیه و ادبیه و علم هیئات و نجوم و کلیات و جزئیات  
علمیه و عملیه فنون طب و تشریح را از نگارنده این فارسنامه ناصری بیاموخت و چندین  
تجربیات و امتحانات خود را بر آنچه آموخته بود بیندوخت ، و تا کنون هر روز  
مجلس درسش خاص بطلاب علم طب و تشریح است .

سال فوتش بدست نیامد - ولی از فحوای کلام فسائی معلوم است که در موقع  
تألیف فارسنامه ناصری (سال ۱۳۱۳) در قید حیات بوده است .

(۱) معجم البلدان - جلد سوم چاپ لیبزیک - صاحب هدیة العارفین فوت او را در ۳۸۰  
ضبط کرده است .



## احمد شیرازی - متوفی ۱۲۲۲

مولی احمد شیرازی

از فقهاء معاصر بود . در سامره از محضر درس مرحوم حاج میرزا عین حسن مجدّد استفاده برد و آنگاه بشیراز رفت و صباحی چند در آن شهر بسر برد و مجدداً بعراق عرب رفت و در نجف بتدریس و تعلیم مشغول شد و کتابهای ذیل را تألیف کرد :

۱- حاشیه بر کتاب فصول ۲ - رساله در انبئات سیادت شریف و استحقاقش در گرفتن خمس ۳- رساله در لباس مشکوک .

بسال هزار و صد و سی و دوازده در نجف اشرف وفات یافت . (۱)

## احمد شیرازی - متوفی ۱۰۰۰

شیخ احمد شیرازی -

خوشگو مینویسد : در علم سیاق مهارت تمام داشت . این رباعی از اوست :

رخسارتو مصحف است بی سهو و غلط      کش کلک قضا نوشته از مشک فقط  
چشم و دهن آیه و قف ابرو مد      مژگان اعراب و خال و خط حرف و نقط

## احمد کازرونی - متولد ۵۱۶ متوفی ۵۷۸

ابوالعباس احمد بن منصور بن احمد بن عبدالله بن ابراهیم بن جعفر شافعی کازرونی .

از دانشمندان قرن ششم هجری است ، از فارس بیخدا رفت و در آنجا درس حدیث میگفت پس بشیراز رفت و قاضی آنجا شد ، کتاب معجم الشیوخ در هفت مجلد از تصنیفات اوست .

در سال پانصد و هفتاد و هشت وفات یافت (۲)

(۱) نقل بعضی از اعلام الشیعه چاپ نجف

(۲) هدیه المعارفین - جلد اول چاپ اسلامبول

### احمد گازرونی - متولد ۸۵۷ متوفی بعد ۸۸۷

احمد بن مسدود بن محمد بن عبدالعزیز بن عبدالسلام بن محمد العقیف بن روزبه بن محمود  
گازرونی ابوالولید مدنی شافعی .

در سال هشتصد و پنجاه و هفت در شهر مدینه متولد و بعد سال ۸۸۷  
وفات یافت.

تالیفاتش :

۱ الحدائق الفوالی فی المناخرة بین قبا والحوالی ۲ نثر البدیع من الادب فی  
زهر المرائی والندب و غیر اینهاست (۱)

### احمد نوبندگانی - متوفی ۵۴۷

احمد بن محمد بن ابی مختار شریف علوی نوبندگانی (۲)

از شعراء بزرگ قرن ششم هجری است ، در سال پانصد و سی و هفت فوت  
شده است . (۳)

از اوست :

أخضر بالزغب المنمنم خنده فالخند ورد بالبنفسج معلم

۱- هدیه العارفین بغدادی جلد اول چاپ اسلامبول

(۲) نوبندگان Now - Bandegan نام یکی از دهستانهای پنجگانه بخش مرکزی  
شهرستان فسا است - و مرکز آن نیز قصبه نوبندگان و در هجده کیلومتری خاوری فسا و یک کیلومتری  
راه شوسه فسا بداراب واقع شده .

هواش معتدل و مالاریا نیست - سکنه اش ۳۶۰۸ نفر شیعی مذهب و کلبی است و زبانشان :  
فارسی - آبش از قنات و چشمه - محصولاتش : غله - پنبه - حبوب - گردو - انگور .  
شغل اهالیش : زراعت - باغداری - کسب - و صنعت آنها قالی بافی است - دفتر پست  
و دبستان و راه فرعی دارد .

(۳) شذرات الذهب - جلد چهارم چاپ مصر .

یا عاشقیه تمتعوا بعداره من قبل ان یاتی السواد الاعظم (۱)

احمد نیریزی = متوفی بعد ۱۱۲۹

مولانا میر احمد نیریزی (۲)

از خوشنویسان معروف قرن یازدهم هجری است - و خط نسخ را در نهایت خوبی مینوشت - صاحب کتاب خط و خطاطان آورده است که نیریزی در مدت عمرش شصت هزار تومان آنزمان که مطابق شصت ملیون تومان امروز میشود اجرت کتابت گرفته است - و نیز بهمین میزان بلکه افزون از آن از اطراف برای او هدایای گرانبها فرستاده اند - و سلاطین و امراء و شاهزادگان صفویه را باو نظر لطف بوده و همواره وی را بتمدیم انعام و هدیه خشنود میساختند .

مرحوم حاج میرزا عبدالمحمد ایرانی اصفهانی مدیر روزنامه کهنسال

(۱) معنی چنین است : چهره اش با پره‌های نرم شاداب سبز شد - و رخسارش مانند دسته گلی است که با بنفشه آراسته شده باشد ، ای عاشقان او از عذارش منتع شوید پیش از آنکه سیاهی انبوه ( ریش ) فرا رسد .

(۲) نیریز Ney - Riz نام یکی از بخشهای چهارگانه شهرستان قاسم - و مرکز آنهم

قصبه نیریز با مشخصات ذیل است :

نیریز قصبه مرکز بخش نیریز از شهرستان قاسم و یکی از قصبات قدیم فارس میباشد - مسجد جامع نیریز در سال صد و شصت و دو هجری قمری بنا شده و در ۵۶۰ تعمیر و طاق بزرگ آن در زمان سلاطین صفویه ساختمان شده است .

این قصبه در ۱۰۸ کیلومتری شمال خاوری قاسم و ۲۸۸ کیلومتری خاور شیراز واقع شده و بوسیله راه شوسه شهرهای مزبور و قصبات داراب و اصطهبانات و شهر سیرجان از استان کرمان مربوط و از لحاظ موقعیت دارای اهمیت خاصی است .

هوایش معتدل است و آب مشروب آن از قنات و چاه تأمین میشود - شغل اهالیش : تجارت - کسب - زراعت و باغبانی است - صنعت دستی : قالی بافی - زبان اهالی فارسی و ترکی مذهبشان شیعه اثنی عشری - جمعیتش ۱۵۳۹۶ نفر میباشد .

از ادارات دولتی : بخشداری - ژاندارمری - دارائی - ثبت و آمار - پست و تلگراف و تلفن - فرهنگ - کشاورزی - شهربانی - بهداری - و شعبه بانک ملی ایران در آنجا وجود دارد و دارای ۲۵۰ باب دکان - یک دبیرستان - چهار دبستان - یک خیابان جدید الاحداث میباشد .

چهره نما منطبعه قاهره در کتاب پیدایش خط و خطاطان مینویسد :

« نگارنده این سطور دولوحه خط اورا در دو طرف ایوان آئینه چهل ستون اصفهان در سال ۱۳۳۶ هجری دیدم که نصب بود و آیه الکرسی را بخط نسخ با جداول مذهبی نگاشته بود و در انتهایش نوشته بود : « کتبه احمد نیریزی سنه ۱۱۲۷ » و از غرائب اتفاقات اینککه این دو لوحه از تطاول غدارانه مسعود میرزای ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه مصون مانده بود - نیر قرآنی بخط او علاوه از قرآن فوق ( منظور قرآنی است که عکس آن در خط و خطاطان طبع شده ) در کتابخانه مصر دیدم که بخط وی و تمامی صفحات او با طلای خالص تذهیب شده بود .

نگارنده گوید : قرآن مجید بخط نیریزی همچنین کتب ادعیه در ایران فراوانست و انصافاً در تحریر آنها معجز کرده است .

سال فوتش را درجائی ندیدم و طبق تصریح خط و خطاطان در ۱۱۲۷ هنوز زنده بوده - و فرهاد میرزا در « زنبیل » ضمن نیت اسامی نوشته های او آورده است که صحیفه ای بجهت شیخعلی بیگ امیر شکار باشی نوشته بتاریخ جمادی الآخر ۱۱۲۹ بنا بر این وفاتش بعد ۱۱۲۹ بوده است .

### احمدی شیرازی = متوفی ...

سام میرزا مینویسد : اندک مولوتی داشت ، گویند که در زمان قحطی او را آدمی خورده ! این مطلع از اوست :  
جدا ز شست تو چون تیر بقرار تو ام      بهر کجا که نشینم در انتظار تو ام  
سال فوتش معلوم نشد .

**جهرمی = متولد ۱۲۷۱ متوفی ۱۳۵۶**

مرحوم حاج عبدالوهاب احیاء ملقب بحکیم باشی فرزند شیخ محمد حکیم باشی جهرمی .

از اطباء حاذق معاصر است - در کتاب شهرستان جهرم آمده است که در نهم شوال ۱۲۷۱ در جهرم متولد شد و در طی دوران زندگی در این شهر بشغل طبابت اشتغال داشت ، تحصیلات آن مرحوم بدو از محضر پدر بود سپس بشیرازدفت و از محضر شریف الحکماء همچنین حکیم باشی مشتهر به « حکیم باشی کر » مستفید گردید ، احیاء خصوصیات اخلاقی ممتازی داشت ، در معالجه مرضی بهیچوجه دارای نظر مادی نبود و اکثراً علاوه بر آنکه حق العلاج از فقراء نیگرفت از جیب فتوت خود پول دوا و غذای آنان نیز میداد ، در اواخر عمر باوجود مضیقه مالی باز مناعت طبعش مانع از آن بود که حق العلاج مطالبه کند ؛ در نتیجه مهارت و تجربیات متمادی اغلب ساعت مرگ بیمارانی که در آن روزگار دچار امراض صعب العلاج و مداوا نشدنی میشدند از چند روز قبل پیش بینی میکرد ، با آنکه ادویه قدیمی چندان بهائی نداشت معهدا نسخه ها را متناسب با وضع مالی مرضی تجویز میکرد .

احیاء علاقه مفراطی با سب سواری و شکار داشت و عاقبة الامر در نتیجه زمین افتادن از اسب مبتلی ببول الدم گردیده و در شب دوازدهم آذر ۱۳۱۶ شمسی (۱۳۵۶ قمری) بدرود حیات گشت و در قبرستان شاهزاده حسین مدفون شد .

**اختر شیرازی - متوفی ۱۳۰۲**

نامش محمد علی بیگ و بسیار تهی دست و پریشان حال بود - شعر را نیکو میسرود - در سال هزار و سصد و دو وفات یافت - از اوست :

**غزل :**

اینهمه جور که کردی نمری داشت - نداشت

یکدم از لطف نمودی ضرری داشت - نداشت

رفتی آنروز بیستان ز پی دیدن سرو  
 سرو پیش قد تو پا و مری داشت - نداشت  
 آفتابی چو جمال تو کسی دید - ندید  
 چون مه روی او گردون قمری داشت - نداشت  
 هر که در بحر غم عشق بنان شد غواص  
 بجز از اشک بداهان گهری داشت - نداشت  
 آنکه در برج نکوئی رخ او چون قمر است  
 یکدم از مهر باختر نظری داشت - نداشت

### اختر شیرازی - متولد ...

آقای کرامت استخریان متخلص باختر .

از جوانان معاصر و از نویسندگان و شعراء حساس شیراز است که مقالات  
 و اشعارش در جرائد آنشهر چاپ میشود . از اوست : (۱)

نماند گل لاله جز يك دو روز	که از بیکسی باغبانی نداشت
شمیم نوازش ندید از پدر	مهرین هادر مهربانی نداشت
بهر گوشه بشکفت و پژمرده شد	چو گلپای دیگر مکانی نداشت
بلرزید بر ساقه از نازکی	که در باد تاب و توانی نداشت
اگر چه ز زیندگی و جمال	بسانش چمن دلستانی نداشت
نگردید دستی بسویش دراز	چو در بگر گلان - بوستانی نداشت
ندانست مفهوم ناز و نیاز	گل در بدر - زند خوانی نداشت
چو اشکی ز چشمان خلق اوفتاد	که جز خون دل ارمغانی نداشت

(۱) مختصر ترجمه ابن جوان حساس و مطعه‌ای که سروده است از کتاب «شهر شیراز» نقل شده ، و جای تأسف است که از احوالش جز این چند کلمه معلوم شد و این تصور از نگارنده نیست بلکه از اوست که با وجود اعلانیهای مکرر که در جراید شیراز و بهران شده ترجمه حال و اشعارش را برای مؤلف فرستاده است .

چنان سوخت از آتش یکسوی  
 که از داغ جز نیمه جانی نداشت  
 بگیتی منم لاله داغدار  
 که در زندگی قدردانی نداشت ! ..

### اختیارالدین شیرازی - متوفی ...

مولانا اختیارالدین لقمان بن نوح شیرازی سمنانی الاصل .  
 در قرن هشتم هجری میزیسته .

جامع المعقول والمنقول و ادیب و شاعر بود . و بسیار مسافرت کرد و بشیراز  
 برگشت و در مدرسه فرازیه تدریس میکرد . دیوان اشعارش چند هزار بیت است ،  
 و رساله های زیادی نوشته است که از میان رفته . صاحب شد الازار مختصر ترجمه ای  
 از او نوشته و سال فوتش را ضبط نکرده است . و فقط دو بیت ذیل را از او  
 نقل کرده :

إنی اذا افتخر الجہول بجاہہ  
 و بما حوی من مالہ و منالہ  
 فتفاخری بین الخلاق کلمہ  
 یولاء خیر الأبیاء و آلہ  
 سال فوتش معلوم نشد .

### اخلاقی شیرازی = متولد ...

آقای محمد علی اخلاقی شیرازی .

از شعراء معاصر است . در آن زمان که نگارنده در شیراز بود با او دوستی  
 و رفاقت داشت . در آنوقت جوانی بسیار با حال و شوخ طبع و با محبت میبود ،  
 آوازی خوش داشت ، و از فنون شعر و شاعری آگام بود ، اغلب ایام در کتابخانه  
 آدمیت دوستان را با خواندن اشعار نغمه مستفیض و معظوظ میداشت . چند سال  
 بود که از او خبر نداشتم تا اینکه در شماره ۶۲۲ مورخ ۲۵ تیر ۱۳۲۶ نامه نامی  
 پارس منطبعه شیراز قصیده ای از او دیدم که در زیر آن نوشته بود « محمد علی

اخلاقی شیرازی رئیس ثبت لارستان ، معلوم شد که در خدمت اداره کل ثبت و مقیم لار است - و قصیده اینست :

### خطاب بروان پاك رضا شاه پهلوی

خیز ای خسرو جمجاه فریدون دربار  
 کس ترا خفته شب و روز ندیدی ز آنرو  
 خیز ای پهلوی نابغه ای شاه بزرگ  
 خیز ای ناپلئون فکرت و نادر صولت  
 ای شهنشاه تو خفتی و شد آشوب پیا  
 رفتی و گشت خراب از پس پایت کشور  
 کس کند باور شاهی چو تو خسب در خاک  
 سحر یامعجزه بد یا که بود خواب و خیال  
 هیچ پیغمبر نمود شبانی چون تو  
 چه شد آن جاذبه چشمت کز ابروی کج  
 بکجا رفت چنان غرش رعد آسایت  
 بکجا گشت نهان هیمنه و قدرت تو  
 خزعلان را تو کشیدی ز سر قصر فرو  
 صحت و امنیت عهد تو چو نشد که کنون  
 آتش و پنبه بز و گرگ - عرفخواره و شیخ  
 بود ایران ز فروغت شب و روزش روشن  
 کارمندان بحقوق کم همه بودند بعیش  
 بسکه کفران بنموردیم ز نعمت‌هایت

دل بچنان آمد ازین خواب گران چشم بر آر  
 گله راحت بغنودند و تو چوپان بیدار  
 ای پلنگ افکن و از در در و اقلیم مدار  
 کشتی ملک که افتاده بگرداب در آر  
 ملت گشت بهر گونه غم و رنج دچار  
 گوسفندان همگی طعمه گرگ غدار  
 دل شود راضی شه پور بود ماتمدار  
 آنچنان عزت عهد تو چنین خواری خوار!  
 هیچ افسونگر چون چشم تو نامد سحر  
 راست شد هر کجی و کاستی و سبک و شعار  
 که پلنگان شده در غار و نهنگان بفرار  
 که دمی کن فیکون کردی از یک گفتار (۱)  
 یاغیان را تو بز آوردی بر چوبه دار  
 ملک و ملت همه غارت زده اند و بیمار!  
 همه پیوستی و اکنون همه بگسسته مهار  
 نگر اینک که شده یکسره روزش شب‌تار  
 ده برابر شده اکنون همه از جان بزار!  
 سایه‌ات از سر ما رفت و چنین شد سرو کار

(۱) کن فیکون : اقتباس از آیه شریفه واقع در سوره یس است که : انا امره اذا اراد شیئا

فیقول له کن فیکون .



خیز شاهها سنگر ملت عربان و فقیر که بدادند پی نان همگی دار و ندار  
 خیز و خاکستر ما بین که برد باد همی  
 بهر بیگانه که از زر بزداید زنگار

این قصیده چهل و یک بیت است و بنقل این بیست بیت اکتفا شد.

ابیات ذیل را در رنای مرحوم لطفعلی معدل شیرازی سروده است.

ای معدل ، ای سخنور ، ای ادیب با وقار

رخت جان بستی و گشتی سوی جانان رهسپار

تو گلی خوشبوی بودی ، در گلستان ادب

عندایبان ادب ، اندر فراقت سوگووار

در بهاران ، هر گلی از خاک سر آرد برون

ای گل شیراز ، رفتی زیر گل ، فصل بهار ؛

مهربان بودی و بودی مرمم ناسورها

خوش زبان بودی و بودی محرم هر دلفکار

در فراست بی عدیل و وز کیاست کم نظیر

مادر گیتی نزاید یک چو تو از صد هزار

رفتی و از رفتنت بشکسته شد « صف رجال »

همزبانان تو از مرگت غمین و داغدار

بدروان سعدی و حافظ ز اخلاص تو شاد

انتظار آنکه گیرندت چو جان اندر کنار

لیک شد لطفعلی ظاهر ، ز نسام نیک تو

چون همان لطف علی آخر کشاندت در جوار

طائر عرش آشیان بودی و از این خاکدان

ناگهان پرواز بنمودی سوی دار القرار

نام نیکت نقش بر دل‌های مشتاقان تست

زان که اخلاق و صفات باشد از تو یادگار

خواهد اخلاقی شیرازی بهر شام و صبح

شادی روح ترا از در که پروردگار

### اخوت بوشهری = متولد ۱۳۰۵ متوفی ...

مرحوم یوسف اخوت بوشهری مدیر روزنامه خلیج ایران فرزند

محمد ابراهیم کازرونی .

در سال ۱۳۰۵ در بوشهر متولد شد و در مکتب خانه‌های قدیم سواد فارسی

بیاموخت و آنگاه بکار خرازی فروشی پرداخت و چون سرمایه‌ای اندوخت بتجارت

مشغول شد - در سال ۱۳۳۳ در بازرگانی زیان دید و ناچار در ۱۳۳۶ در یکی از

تجارتخانه های بوشهر منشی شد تا بسال ۱۳۰۸ شمسی که امتیاز روزنامه خلیج

ایران را گرفت و چندین سال در قطع کوچک در چهار صفحه نشر داد - در ضمن نامه

نگاری انجمنی بنام « اخوت » وهم مدرسه‌ای باین نام تأسیس کرد .

مرحوم اخوت با نگارنده دوست صمیم بود، و در بوشهر و شیراز و طهران

اورا ملاقات کرده‌ام ، اگرچه تحصیلات مرتب و سواد زیادی نداشت ولی همتی

بلند و خلقی ملائم داشت و در دوستی و وفا و صفا و اخوت بسیار صادق و کم

نظیر بود با آنکه دیدگانش کم نور و نیازمند عینک قوی و دستش از مال دنیا

کوتاه میبود بلندی همتش بر آن داشت که روزنامه و مدرسه و انجمن تأسیس کند

و تا آخر عمر بنشر معارف و برادری بکوشد.

سال فوتش معلوم نشد ولی میدانم که بعد از سال ۱۳۲۰ شمسی بوده است.

## ادائی شیرازی - متوفی ۹۴۸

مولانا بهاء الدین علی (یا محمد) متخلص بادی شیرازی.

میر نظام الدین علی شیر نوائی در «مجالس التفاس» آورده است :

چون ادای مقاصد در کلام نیکو میفرموده ادائی تخلص نمود ، و مولانا شیرازی است و چون شیخ سعدی مسافرت بحر و بر عالم کرده ، و با هر کس از ارباب فضل و کمال که در اطراف و اکناف عالم بوده اند صحبت داشته و از هر فاضلی فضیلتی کسب نموده ، و از این جهت جامع فضائل متفرقه بوده ، و مولانا خطاط خوب بود و از جمله کاتبان متعین شیراز یکی او بود ، و چون شاهنامه و خمسه نظامی و خسرو و دیوان کمال و غیره بسیار نوشته ، طرز شعر هر یک دانسته ، و از این است که اصناف شعر از مثنوی و غزل و قصیده را خوب میگفته ، و در نظم را نیکو میسفت ، و تاریخ سلطان سلیم را بحر شاهنامه نیکو گفت ، و این بیت در تعریف جنک از آن کتاب است :

بهر گوشه‌ای مستی افتاده بود

اجل ساقی و خون دل باده بود

و این بیت مطلع قصیده منقبت اوست :

دل از برای خدنگش نشانه‌ای میخواست بیاض دیده نهادند مردم از چپ و راست

و مولانا در همین سال نهد و بیست و هشت در استنبول وفات یافت ، و خبر

وفات او بیکی از یاران او در روس رسید ، و آن یار چون شخصی صافیدل و مرشد

مردم روزگار بود و با مولانا دوستی بسیار داشت شبی مولانا را در خواب دید ، و

چون میدانست که او وفات کرده از او پرسید که خداوند سبحانه با توجه کرد ؟

مولانا گفت : مرا بمطلع این منقبت بخشید ، و از برکت آن منقبت مرا یامرزید.

غزل ذیل از اوست :

صورت آئینه را باخورد بگفتار آورد

ماه من آئینه هر گه پیش رخسار آورد

تا بدین حسن جهان افروز اقرار آورد

خود نمائی میکند خورشید بنما روی خویش

نخل قدش را بآب دیده پروردم و لسی  
 دیده برده گوش بردم ز گس و گل منتظر  
 هر زمان بهر دل من محنتی بار آورد  
 تا صبا پیغام آن گل کی بگلزار آورد  
 با وجود آنکه هستم دشمن جان رقیب  
 میکنم جانش فدا، گر مرده یار آورد

\*\*\*

هر زمان زلف بستی خاطر پریشانم کند  
 توبه از می گر کنم شهباز تشویش خمار  
 ناوک دلدوز شوخی رخنه در جانم کند  
 بامدادان طلعت ساقی پشیمانم کند  
 کشتگان غمزه شوخت غریق رحمتند  
 حاصل از شوق تو دارم گریه شام و سحر  
 چشم آن دارم که بهخت از خیل ایشانم کند  
 باشد از آنود گیها پاک دامانم کند

چون ادائی تیغ دلدوز تو دارم آرزو  
 تا خلاص از محنت شبهای هجرانم کند

\*\*\*

با غمت شب همه شب صحبت جانی دارم  
 با خیال دهنک عیش نهانی دارم

\*\*\*

غلطان چو قرعه ام شب درد از خیال او  
 تا کی بینم آن رخ فرخنده فال او

\* \* \*

با شام غم قرینم و دورم ز ماه خویش  
 گفتم که دل بر آورم از چاه غم ، نشد  
 در مانده ام بطالع و بهخت سیاه خویش  
 هر چند ساختم رسن از دود آه خویش  
 گم کرده ام بفسر دهان تو راه خویش  
 راهم نما بچشمه حیوان که همچو خضر

در سال نهمصد و بیست و هشت در اسلامبول وفات یافت.

### ادیب شیرازی متوفی در حدود ۱۳۱۰ شمسی

مرحوم میرزا محمود اریب مصطفوی شیرازی.

از ادباء و خوشنویسان معاصر بود ، و در خط نسخ تعلیق شیوه شیرینی  
 داشت و بسیار خوش مینوشت کتاب های دبستان الفرصه ، بحور الالحان که از  
 مؤلفات میرزا نصیرالدین فرصت شیرازی است و در بمبئی چاپ شده همچنین کلیات  
 سعدی تصحیح شوریده بقلم او کتابت شده است .

دو حدود سال ۱۳۱۰ شمسی در شیراز وفات یافت

### شیرازی - متوفی ...

مرحوم میرزا هاشم ملقب به ناظم التولیه و متخلص به ادیب فرزند میرزا ابوالقاسم معروف به میرزا بابا و متخلص بر از شیرازی از سالکان طریق معرفت و از فقراء سلسله ذهبیه بوده . و در نیمه اول قرن چهاردهم هجری وفات یافته است - سال فوتش بدست نیامد .  
از اوست :

بگرفته بر اطراف دخت مشک سیاه	یعنی در توبه را ببسته است گناه
ماتست برخساره نیکوی تو شاه	ماشاء الله ثم ماشاء الله

\*\*\*

از در بدر آمد نگاری ناگاه	بر چهره بیفکنده دوزلفین سیاه
هر کس که بدید روی و مویش گفتا	لاحول ولا قوه الا بالله

### ادیب شیرازی - متوفی ۱۳۳۰

مرحوم میرزا رضا قلی متخلص به ادیب .  
از شعراء معاصر بود ، در مطایبه و پرداختن اشعار هزل آمیز دست داشت ،  
خط نسخ تعلیق را نیکو مینوشت در سال هزار و سیصد و سی وفات یافت . و در تکیه  
حافظیه مدفون شد - و شعاع الملك در تاریخ فوتش سرود :

ای دروغ از رضا قلی ادیب	آن ادیب سخن شناس لبیب
جست چون وصل دوست گفت شعاع	داصل آمد رضا قلی ادیب

۱۳۳۰

قطعه ذیل از ادیب است .  
هیچ عیشی از آن نباشد به  
که بنوشانی و بنوشی تو

هیچکاری از این نکوتر نیست

که پوشانی و پوشی تو

\*\*\*

اوصاف علی است کانتهاش نبود

مداح علی بجز خدایش نبود

تا حشر ادیب گر که وصفش خوانی

یک حرف زودتر ثنائش نبود

ادیب شیرازی - متوفی ۰۰۰۰

میرزا محمدجعفر شیرازی متخلص به ادیب.

با هدایت صاحب مجمع الفصحامعاصر بوده، و هدایت در ترجمه اش مینویسد: نم شریفش میرزا محمدجعفر و از نجبای آن کشور است سالها تحصیل علوم کرده و عمرها در خدمت اهل کمال بسر آورده.

سفرأ و حضراً پیوسته با اهل اخلاق مچانس و با ارباب حال موانس باسفرای انگلیس چندی مسافرت نموده و استحضاری کامل از حال هر طایفه حاصل فرموده بامر شاهنشاه گیتی پناه و سلطان السلاطین جمجاه مروج شریعت اسلام و مقوی ملت تازی محمدشاه غازی طاب ثراه از فارس بری آمده منشی و مختار دارالطباهه شده، پس از فوت کمتر برادرش میرزا صالح که مستوفی نظام بود خیال مراجعت بفارس نمود.

الحاصل پیراست صافی ضمیر و دیربست بی تغیر، گاهی مداحی حضرت

شاهنشاه میکند.

در ذکر بعضی از حالات خود و هضم نفس خود گفته :-

خواهم که بدید گانش بنشانم

هر تیر که از کمان عشق آید

خواهم که بیاتش جان بیفشانم

هر پیک که از دیار مرکت آید

مورد بدامگاه امکانم

مردود ز بارگاه اطلاقم

جان خسته صد هزار پیکانم

سر بسته صد هزار فتراکم

معلوب چهار طبع اضدادم

مغلوب چهار طبع اضدادم

نناک آور دودمان انسانم!

فرمانبر قهرمان شهواتم

زین گردش نه خراس سرگردان  
 ز انعام نباشدم بهی ابراک  
 بر خاک نباشدی مرا فضلی  
 از آب و گلم گلی نمیروید  
 همت بسرم قدم نه بگذارد  
 هم جامه تن ز جان کنم پاره  
 طومار دکان آفرینش را  
 سال فوتش بدست نیامد، ظاهراً در اواخر قرن سیزدهم بوده است

### ارشاد شیرازی - متوفی ...

مولانا ارشد شیرازی

از نام و نشانش جز این ندانم که صاحب مجالس النفاثس مینویسد:  
 جوانی دردمند و نیازمند است ، و از جمله عشاق سید شریف بود ، اکثر  
 اشعارش جهة اوست ، و این مطلع از اوست :

که چو آهوان وحشی ز برم ر میده دیگر

\*\*\*

کاین زاهدان بتوبه نگیرند دست‌ها

جائی رسید حال بت دل پرست ما

سال فوتش بدست نیامد.

### ۶۰۴ - تیسری = متوفی ۶۰۴

فقیه ارشدالدین ابوالحسن علی بن محمد بن علی نیریزی.

عالمی است محقق که امام جامع عتیق شیراز و خطیب آن بود، و هفتادسال

بکار وعظ و فتوی اشتغال داشت و بر کافه ناس مشفق و مهربان بود، بعراق عرب

و حجاز مسافرت کرد، و صحبت شیخ کبیر توران بن عبدالله ترکی که از بزرگان

مشایخ عصر خود بود همچنین احمد بن ابراهیم ابوالوفاء فیروز آبادی (متوفی ۵۲۸ در بغداد) و عمادالدین ابومقتاتل مناور بن هرکوه دیلمی (متوفی ۵۴۶) را دریافت و از انفاس قدسیه آنها استفاده کرد.

قاضی سراج الدین مکرم بن علاء بن نصر بن سهل (متوفی ۶۲۱) و مولانا ابونصر عمید الدین ابزری (وزیر انابک سعد بن زنگی مقتول در ۶۲۴ که ترجمه اش در این کتاب میآید) و شیخ روزبهان بقلی فساهی (متوفی ۶۰۶) و شیخ زین الدین مظفر بن روزبهان بن طاهر عمری (متوفی ۶۰۳) که هر یک در فضل و دانش ستاره ای درخشان بل ماهی تابان بوده اند از شاگردان او هستند.

تالیفاتش :

۱- باکورة الطلاب لاهل الادب ۲- تنویر المصاییح فی شرح المصاییح فی الحدیث

۳- مجمع البحرین فی التفسیر والتأویل در ده مجلد، و غیر اینها.

ارشاد الدین شاعر نیز بوده و ابیات ذیل از اوست

ندمائی عللونی و انظروا	ما لقلبی طول ایامی یمن
قد تصدی لی بنجد شادن	طرفه از عجب قلبی المظلمن
سلب العقل و ولی قائللا	افتنا کم مستهام قلت ان
ان تصل احیا وان تصرم امت	قال لا وصل و ان مت وان!

در ماه شعبان سال ششصد و چهار در شیراز در گذشت و در سرای خود

نزدیک مصلی مدفون شد (۱).



## ارفعی بندرعباسی متولد ۱۳۹۶ شمسی

آقای میرعبدالله متخلص به ارفعی تاجر بندر عباسی

آقای سیدهادی حائری که از شعراء و ادباء معاصر و از دوستان دایم این  
حروف است در «تذکره عباسی» که از تألیفات ایشان است و هنوز چاپ نشده در ترجمه  
آقای ارفعی مینویسد :

«میرعبدالله ارفعی متولد ۱۲۹۶ خورشیدی و از بازارگانان بزرگوار و خیرخواه  
و نیکنام بندرعباس است و چند سالی ساکن یزد بوده اکنون مقیم تهران

۱ - بندرعباس این شهرستان سابقاً جزء استان فارس بوده است و در این زمان جزء استان  
کرمان شده است.

و مرکز آنهم بندرعباس نامیده میشود - این بندر قبل از صفویه در دست پرتغالیها بوده  
و کامرون نام داشته است ، شاه عباس صفوی در سال ۱۶۲۳ ( مطابق ۱۰۳۳ قمری ) پرتغالیها  
را از این سواحل اخراج کرد و بندر مزبور را بتصرف خود آورد و بافتنار او بندر عباس  
نامیده شد.

هوای بندرعباس گرم و مرطوب است و در تابستان طافات فرساست، آب آشامیدن شهر  
اخیراً بوسیله لوله کشی از قریه اسپین بداخل شهر در محلههای مخصوص در دسترس مردم  
گذاشته شده است.

وضع بناهای بندر : يك بازار سرپوشیده و يك خیابان از شرق بغرب بنام خیابان حافظ -  
دلگشا - و بهادر امتداد دارد.

سربازخانه گردان مستقل پیاده و کارخانه کنسرو ماهی در پنج کیلومتری - کارخانه  
ریسندگی خنجی در دو کیلومتری خاوری شهر واقع است طبق صورت اداره آمار سکنه شهر  
بازده هزار نفر است - و مذهب آنها شیعه و سنی و زبان مادریشان فارسی است.

در بندرعباس : بیمارستان - دبیرستان - دبستان دخترانه و پسرانه - شعبه بانک ملی  
ایران - شهرداری - شهربانی - نادگان نظامی - اداره نظام وظیفه - اداره ثبت اسناد و املاک  
اداره آمار - گردان ژاندارمری - مرزبانی - گارد مسلح گمرک - اداره پست و تلگراف و  
دادگاه دایر است.

در حدود هشتصد باب مغازه و دکان دارد - روشنائی شهر بوسیله مولد برق تأمین

میباشد ، نسبت به این نویسنده بی‌مقدار محبتی سرشار و لطفی بیشمار دارد.  
 در اقسام شعر ، قصیده ، غزل ، مثنوی ، رباعی طبع آزمائی کرده و شایسته  
 است که آثارش در جزوه جداگانه طبع و نشر یابد، تا کنون بیش از یکصد بیت  
 اشعار خود را متدرجاً چپه راقم این سطور ارسال داشته است .  
 از ادست :

## غزلیات :

شب و من و می و ماهیم و گل‌گذار امشب  
 بهشت عدن مرا هست در کنار امشب  
 رسد ز لطف نسیم بگوش ناله نای  
 نوای چنگی و آهنگ جویبار امشب  
 ز یمن بخت خدا داد لیلۃ القدر است  
 چو سر رسید مرا روز انتظار امشب  
 مریز باده که بی باده مستم ای ساقی  
 از آن دو نرگس افسونگر خمار امشب  
 فکند حلقه بدستم چو حلقه زد دستم  
 بدور گردشش آن زلف تابدار امشب  
 شب است و دیده اغیار دور - دامن دوست  
 کرامتی عجب از کار روزگار امشب  
 اگر بگردش افلاکم اختیاری بود  
 نبود تا بقیامت ز پی ، نهار امشب  
 پس است از فمیا قصه ، دم غنیمت دان  
 که بر جریده عمر است یادگار امشب  
 بر غم شهنه و شیخم من از صراحی مست  
 که هست کنج خرابات قسمتم زالست

برهنمائی پیر مغان روشن رای

بشویم از همه عالم بغیر میکده دست

بزرق و زهد ریا پیشگان نگیرم خوی

که عقد الفت ما از ازل ز هم بگستست

ز دمز مستی و اسرار عشق پیخبر است

مگر کسی که برید از زن و بجان پیوست

بیار باده که از حرمتش نیندیشم

به نزد آنکه دلی را بسنگ تفرقه خست

تو ای نسیم خبر ده چو بگذری بچمن

ز چشم خسته و بیدار ما بترگس هست

کجا تعلق خاطر بدیگری بندد

کسی که روز ازل دل بمهر روی تو بست

چو شمع سوزم و بر غیر مجلس افروزم

که از هسرت شیرم دهد هسرت دست

مرا گذشت زمان درس زندگی آموخت

کزین مربی قهار مینشاید رست

نخفت چشم ترم ارفعی ز غم همه شب

که رفت صبر و قرار از دلم چو دل بشکست

از نور عشق مونس روز و شبم غم است

این نیست زندگی که مرا هست، ماتم ا

اشکم ز دیده رود فرات آورد بیاد

هر روزم از مصیبت هجران محرم ا

آتش هزن بخرمن جان ای امید من

مشکن دلم که محرم اسرار عالم ا

چون زلف تا بدار تو در معرض نسیم

روزم سیاه و بخت پریشان و درهم است

با شمع الفتی است که در خلوت سحر

با اشک و سوز سینه عشاق همدم است

در کوی دوست رسم غریبی است کاشنا

معروم از آشنائی و بیگانه محرم است

بیمار درد عشقم و بر خیز ای طیب

کاین درد را عنایت دلداری مرهم است

مشنو ز دیده هر که رود میرود ز دل

او رفت و باز در دل و چشم مجسم است

بندم مده که تا نخورم خون دل ز غم

خون جگر بمردم دانا مسلم است :

حسرت برد بعالم دیوانه ارفعی

کو فارغ از تفکر و آسوده از غم است

آتش عشق تو در سینه فروزان تا چند؟

گرچه دلداد گیم شهره آفاق بود

بر سر طورم و امید تجلی دارم

بره کعبه دل هرچه مذلت شرط است

تا بتقلید خرافاتی و اوهامی بود

تو خود ایرانی، ازین پس زمین گوئی بر

سعی و امید بود شرط تعالی ایدل

دامن همت و غیرت بکمر باید زد

مردم از درد دل خویش خدایا نظری

ارفعی آه و غم و دیده گریان تا چند؟

دوش در حلقه صاحب نظران غوغا بود

همه از سلسله موی تو صحبتها بود

نکته‌ای گفت ز اسرار نهان پیر طریق

نکته‌ها خواندم از آن نکته زبس شیوا بود

یاد از آن شب که بتجلیل توام تا دم صبح

چون شب قدر زمین قدمت احیا بود

دل چو پیوند از این صورت ظاهر بگست

صورتی آمد اگر در نظرم معنا بود

کافر از زهدم اگر عشق بود باعث کفر

کفر بگزینم از آن راه که بر صیفا بود

مانه تنها بکمند سر زلفیم اسیر

هر که دیدیم اسیر صنمی زیبا بود

منعم از عشق مکن خواجه که از عالم زر

قسمت ما بجهان این سر و این سودا بود

منطق مانه ز علم و ادب آموخت کمال

بلکه ز آن چشمه فیاض مسیح آسا بود

خرم آن دیده که از دیده گریان یتیم

تا سحرگاه نخفت از غم و خون پالا بود

عجب آمد از آن منعم آسوده خیال

که گذشت از بر بیچاره و بی پروا بود!

ارفعی طاعت مقبول بود خدمت خلاق

شاد باد آنکه درین مرحله ره پیما بود

تشبیه روی خوب تو هر کس بماء کرد بالله که در قضاوت خود اشتباه کرد

بامدعی سخن نتوان گفت بیدلیل  
سوزم ز داغ حسرت آن لحظه کز نسیم  
در راه عشق ایندل با زهدم آشنای  
با دشمن زیون نکند خیل لشکری  
مصداق حال من شب و شمعست کز جفای  
یک امشیم و شمع و گل و شاهد و شراب  
دیدیم همچو خویش بسی کز نسیب عشق  
ترک د یار و مدرسه و خانقاه کرد

ما متکی بلطف خدائیم ارفعی  
خرم کسی که تکیه بلطف الله کرد

بذروه ملکوت آی ازین هبوط تراب  
تو شاهکار وجودی و اشرف موجود  
بسان جغد بوبرانه آشیانه مکن  
فروتر از در و دامی فرار از ملکی  
بزیب و زیور ظاهر مخور فریب جهان  
دل از عوالم خاکی چو بگسلند پیوند  
ز توست موسی عمران و آن تجلی طور  
قدم باوج معانی نه از حسیض صور  
حجاب تن منگر ذات خویشتن دریاب  
توئی کز احسن تقویم گشته ای سیراب  
بسوی عالم علوی گرا - نظیر عقاب  
مخیرری که کنی انتخاب حسن مآب  
که روی زرد چو گل میکنند با سرخاب  
رسد به رتبه ای کش فتد ز پیش حجاب  
توئی بجهل چو بوجهل در فنا غرقاب!  
نقاب جسم بدر - جان معرفت دریاب

مکان خویش بکون و مکان شناس ایدل

بس است با هموسی ارفعی که رفت شباب

چه زود دور نشاط آور شباب گذشت

زمان عشق و جوانی چه با شباب گذشت!

بسوخت جان من از آه و اشك و خون جگر

چو در ضمیر دمی یادی از شباب گذشت

چو آب رفته ز جوی دگر نگردد باز

دمی که با تو و با ساغر شراب گذشت

چه روزها بچمن با هم انجمن کردیم

گذشت آن همه شبها که با رباب گذشت

بهار و عشق و جوانی و شور و شوق امید

سراب بود که در دیده همچو آب گذشت

نوشت خامه مرگان ز خوندل بر خم

ز درد عشق که بر من چه پیچ و تاب گذشت

نشاط رفت و جوانی گذشت و عشق بنیفت

هر آنچه بود مرا عیش و یا عذاب گذشت

نبود حاصل عمر ارفعی بجز افسوس

مگر دمی که مرا صحبت کتاب گذشت

دمیده سبزه بصحرا جهان شده چو بهشت

بیا بکوش بعشرت که باخت هر که بهشت

بیاغ و داغ دمی هست چون زمان فراغ

بنوش باده و خوش باش در کناره کشت

ز وصل روی پیروی شاد میکن روح

که قوت روح بود وصل یار حور سرشت

بیار ساغر می را که خاصه فصل بهار

ببزد اهل خرد ترك باده باشد زشت

مهل زمان چو ندانی که تابسال دگر

بسر نوشت تو دست قضا دگر چه نوشت؟

رموز زندگی و عشق ارفعی آموخت

ز بلبل‌ی که بخار گلی بخون آغشت

شب است و خلوت دل با خود آرزو دارم	ز سوز عشق تو با شمع گفتگو دارم
مرا بداغ دل خویش از آن بود الفت	نشانه ایست که در هر زمان از او دارم
بخانقاهم اگر ریخت آبروی چه باک	که نزد پیر مغان قدر و آبرو دارم
بدیر و مسجد و میخانه‌ام ز صدق قدم	بصد بهانه جمال تو جستجو دارم
بیک اشارت ابرو شکست توبه ما	خوش آن گنه که زد دست تو ماهر و دارم
ز ناله‌های سحر گاه و اشک و خون جگر	غم تو در دل خود نقش موبم و دارم
حکایت شب هجران ما پیرس از شمع	که تا سحر همه با آه و ناله خود دارم
مرا ز پیر مغان این نصیحت است بگوش	که پاس خاطر افتادگان نکو دارم

ز سر نوشت چه دانستم ارفعی کامروز

زرنج پیر زنی عقده در گلو دارم

#### مثنوی

دمی خواهم بتنهائی کناری	لب جوئی و زیر شاخساری
هوا از ابرنيسانی گهر ریز	فضا از عطر نسرين عنبر آمیز
نوای نائی و آوائی از چنك	یکی جام شراب ارغوان رنگ
در آغوشم نگار ماهر وئی	کنم آهسته با او گفتگوئی
گهی رخساره اش بومم گهی لب	گهی چشمان مستش گاه غمغیب
بجان ارفعی کان لحظه خوب	به از صد ساله عمر پر آشوب

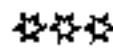
#### رباعیات :

هرگز نگشت با لب جام آشنا لبم	از نشد ز بهر راحی جدا
دانی بجام باده چرا لب دمیزم	تا باز دارم از سخن ناروا لبم





زینهار که بعد از این جوانی نبود      جز پیری و ضعف و ناتوانی نبود  
تا ساعر زندگی مرا هست بکف      هشدار - که عمر جاودانی نبود



هم فصل گل و لاله و ریحان گذرد      هم دوره مهر ماه و آبان گذرد  
از گردش چرخ اگر جفائی بینی      آزرده مباش جان من - کان گذرد  
آقای ارفعی اکنون در طهران و بیازرگانی و داد و ستد تجاری  
مشغول است.

### استخر بواناتی - متولد ۱۳۰۶

آقای گل حسین استخر فرزند اسدالله بواناتی (۱)

از نویسندگان و دانشمندان و مؤلفین و آزادیخواهان معاصر است که  
سی و پنجسال است نسبت باین بنده نگارنده التفات و لطف دارد .

آقای استخر در سال ۱۳۰۶ در یکی از دهستانهای بوانات متولد شد،

(۱) بوانات Bavanat نام یکی از دهستانهای چهارگانه بخش بوانات و سرچهان

شهرستان آباره است .

از شمال محدود است بارتفاعات بیخون گون و سرخ زیتون - از جنوب ارتفاعات بوانات  
و تنگ زایجان و باب الجوز - در شمال بخش بوانات و سرچهان واقع است و رودخانه بوانات  
از وسط دهستان جاری است - هوای آن معتدل متمایل ب سردی و در زمستان برف زیاد میبارد -  
آب مشروب و زراعتی آن از رودخانه بوانات و قنوات تأمین میشود .

محصولاتش : غله - کشمش - بادام - گردو و پنبه است .

شغل اهالیش : زراعت - کتب - باغداری - قالی بافی - کرباس بافی و تربیت کرم ابریشم میباشد  
زبانشان : فارسی - مذهب : شیعه دوازده امامی است .

از ۳۴ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده و جمعیتش در حدود ۱۲۳۰۰ نفر - قراء مهم آن :  
سوریان - هرابرجان - جشنی یان - مونج - قاضی آباد - شیدان - سروستان .

طوائف عرب فارسی و مزیدی و لوردونی از ایل عرب در این دهستان ییلاق میکنند .

(بقیه در صفحه ۲۵۸)

و سواد فارسی را در خدمت پدر آموخت و در شانزده سالگی برای ادامه تحصیل خود بشیراز رفت ، و در مدرسه « آقاباباخان » که از مدارس قدیمه شیراز است بتحصیل علوم متداوله عصر و ادبیات فارسی و عربی پرداخت ، و زبان عربی را بعد کمال آموخت ، آنگاه در مدرسه شریعت بشغل شریف آموزگاری مشغول شد ، ضمناً برای آشنائی بعلوم جدید و کلاسیک در خارج بتحصیلات خود ادامه داد و بمطالعه کتب عربی چاپ مصر و بیروت پرداخت ، و در نتیجه مطالعه و ممارست زیاد در امور اجتماعی و تاریخ و فلسفه متبحر شد .

در سال ۱۳۲۴ قمری که ندای مشروطه و آزادی در ایران بلند شد . او که طبعاً مخالف استبداد و موافق حکومت ملی میبود ، ندای آزادیخواهان را لبیک اجابت گفت و وارد حزب دمکرات شیراز شد ، و در راه مرام خود گامهای بلند برداشت و بمنظور راهنمایی عامه و استکمال فداکاری خود در سال ۱۳۳۶ ( مطابق ۱۲۹۷ شمسی ) امتیاز روزنامه سیاسی و اجتماعی و ادبی « استخر » را گرفت ، و این همان روزنامه است که تا این تاریخ ( ۱۳۳۷ شمسی ) چهل سال است که در شیراز انتشار مییابد ، و انصاف که چنین پشتکار و تحمل چهل سال رنج و ملالت و زیان در راه نشر افکار آزادیخواهی و مبارزه با استعمارطلبان و خصائین و خدمت بهمشهریان و هموطنان از عهده هر کس بر نیآید .

(بقیه از صفحه ۲۵۲)

بوانات و سرجهان : نام یکی از بخشهای دوگانه شهرستان آباد و در جنوب خاوری شهرستان واقع شده - از شمال و خاور شهرستان یزد و از جنوب بخش نیریز و شهرستان شیراز و از باختر بخش مرکزی شهرستان آباره محدود است - هواش معتدل و در قسمتهای شمال سرد - آب مشروب و زراعتی از چشمه سارها و قنوات - محصولاتش : غله - میوه - پنبه - بادام - کشمش .  
شغل اهالی : زراعت - باغداری - کسب - فالی و کرباس بافی - زبان آنها : فارسی - منهب شیعه اتنی عشری .

از چهار دهستان بنامهای : قنبری بالا - قنبری پایین - سرجهان - بوانات تشکیل یافته و مجموع قراء و قصباتش ۱۲۵ است ، و جمعیتش ۲۷۶۰ نفر - مرکز بخش آن قصبه « سوریان » واقع در دهستان بوانات است .

و از اول مشروطه ایران تا اینزمان در ایران فقط سه مرد بزرگوار را می بینیم که چنین همستی داشته اند که یکی از آنها سالهاست رخت بسرای جاوید کشیده و او جلال الدین کاشانی مدیر روزنامه « حبل المتین » منطبعة کلکته است که تا دم آخر دست از فداکاری نکشید و دومین استخر و سومین آقای ملک المحققین مدیر روزنامه گلستان شیراز است .

اگر در اروپا و امریکا روزنامه ها دوام صد ساله و در بیست ساله یا بیشتر دارند وضع کار آنها طور دیگر است و در آنجا روزنامه هائی که دوام پیدا میکند یا ارگان حزب معینی است یا بوسیله شرکتهای سرمایه دار اداره میشود و هرگز در آنجا فرد واحد قادر بنشر روزنامه بمدت زیاد نیست ، آنها با اینهمه مشکلات طاقت فرسایی که همواره در ایران سنگ راه نشر نامه نگاریست و سالی یکبار قانون مطبوعات تغییر میکند !!

بهر حال صاحب ترجمه در سال ۱۳۰۶ شمسی در اوان وزارت عدلیه مرحوم داور ( که اصلاً فارسی و گویا از اهالی لار بود ) بوزارت عدلیه « دادگستری » منتقل شد و بکار قضاوت مشغول گشت ، و مدت دوازده سال در شیراز و اصفهان و اهواز و بروجرد باین کار اشتغال داشت و از سال ۱۳۲۰ بحکم « کل شیئی یرجع الی أصله » مجدداً خود را بوزارت معارف منتقل و تجدید انتشار نامه استخر را دامن همت بر کمر استوار ساخت و بجای استخر هفتگی هر هفته دو شماره نشر داد و در انجمن روزنامه نگاران و انجمن ادب شیراز شرکت جست . تا دوره هیجدهم تقنینیه که بیاس خدمات چهل ساله از طرف اهالی فارس نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و بطهران رفت و از همان ابتداء نمایندگی کمال سعی و کوشش را بجای آورده و میآورد که دولت را متوجه فارس و رفع نقائص آن و عقب افتادگی موکلین خود سازد ، و تا اندازه ای هم در این نیست خیر توفیق یافته است و بهمین مناسبت در دوره نوزدهم نیز بوکالت برگزیده شد و هم اکنون در طهرانست ، اما روزنامه استخر تحت سرپرستی آقای سید محمد هادی معصومی

مرتباً در شیراز نشر میشد، و اخیراً در تهران تحت نظارت آقای استخر چاپ و توزیع میشود.

خدمات آقای استخر نسبت به موطنان خود منحصر بنشر روزنامه و آموزگاری در مدارس شیراز نیست بلکه بمضمون « الاحسان بالاتمام » دانشمند مذکور با همه گرفتاریهای روز مره و عدم تأمین امور معاشیه که خود مایه نشئت فکر است تاکنون بتألیف و چاپ چند کتاب موفق شده است که اسامی آنها را ذیلاً مینگارم.

- ۱- پیشوایان فکر ۲- روابط ایران و عرب قبل از اسلام و بعد از اسلام.
- ۳- فرهنگ اسلام ۴- چهارمقاله تاریخ تصوف ۵- مظاهر محمدی (ترجمه از عربی)
- ۶- مهمانیها و پذیرائیهای شاهانه ( این شش جلد در شیراز و طهران چاپ شده )
- ۷- مجموعه یادداشتهای رضا شاه ( ترجمه از عربی )

در خاتمه چون در سطور بالا بعدم بضاعت و تهیدستی صاحب ترجمه اشاره شده لازم است گفته شود که آقای استخر پس از پنجاه سال تحصیل و افاده و صرف اوقات شبانه روزی خود در راه تعمیم فرهنگ و خدمت یابنا، نوع هم اکنون که سن شیخوخت را میگذراند دستش از مال دنیا تپه است بطوریکه نمایندگان نیز این معنی را درک کرده اند، و در دوره نوزدهم زمانی که میخواستند حقوق



آقای محمد حسین استخر بواناتی

ماهانه نمایندگان را ترقی دهند یکی از و کلاه موافق طرح مزبور، عدم بضاعت این مرد دانشمند و ارسته را ضمن دلائل وجوب اضافه ماهانه ذکر کرد و دیگران اینمعنی را تصدیق کردند.

### استخری - متوفی ۳۴۶ (۱)

ابو اسحق ابراهیم بن محمد استخری

در استخر متولد شد و پس از تحصیل علوم متداوله عصر خود بخیال سیاحت افتاد، نوشته اند که در سال سیصد و سه از استخر خارج شد و به هندوستان و بلاد اسلامی رفت و سالها گردش و سیاحت کرد و ماحصل تجارب و دیدنی های خود را در کتابی بنام: «صور الاقالیم» بنوشت که بسیار معتبر است و بزبانهای اروپائی ترجمه شده و متن کتاب که عربی است نیز در مصر و لندن چاپ کرده اند.

صور الاقالیم مشتمل بر حدود ممالک و دریاها و انهار و میزان آبادی و مدنیت مردم آن عصر و مسافت بین شهرها و دارای نوزده نقشه است.

نیز استخری تألیف دیگر بنام «مسالك الممالک» دارد که در آن بکتاب «صور الاقالیم» شیخ ابی زید احمد بن سهل بلخی استناد کرده و در سال ۱۸۷۰ در لندن چاپ شده است.

بعضی را عقیده چنان است که استخری صاحب کتابی بنام «صور الاقالیم» نبوده و کتابی باین نام پرداخته احمد بن سهل بلخی میباشد.

استخری در سال سیصد و چهل یا سیصد و چهل و شش وفات یافته و این منافی است با عبارتی که مرحوم محمد علی مدرس خیابانی در جلد اول ریحانة الادب ذیل نام «اصطخری» مرقوم داشته است که در سال دویست و چهارم هجرت در قید

(۱) سال تولد و فو استخری را در مدارکی که در دسترس بود ندیدم مگر در جلد اول هدیة العارفين تألیف اسمعیل پاشا بغدادی که سال فوتش را ضبط کرده است و ویوسف النان سرکیس در جلد اول معجم المطبوعات العربیه و المعرفه چاپ مصر مینویسد شهرتیش در ۳۴۰ بوده.

حیوة بوده است - و با آنکه عدد ۲۴۰ با تمام حروف و هم برقم چاپ شده معذک نگارنده را عقیده اینست که اشتباه چاپی روی داده و مقصود مرحوم مدرس همانا سال سیصد و چهل بوده است - و الا لازم می آید که سنین عمر استخری بیش از صد سال باشد .

### شیرازی = متوفی ۹۹۸

مولی اسدبن معین الدین شافعی شیرازی.

از شیراز بدمشق رفت ، و در خدمت شیخ علاء الدین بن عماد الدین تحصیل کرد ، کتاب « الارشاد » که در فقه است و تالیف ابن مقرئ - و شرح « المفتاح » که در معانی و بیان است - و شرح الطوالع اصفهانی و غیر اینها را بنخواند و کتابهای مطول - و دیوان ابی تمام - و دیوان متنبی و شرح ابی المصنف بر القیه و غیر اینها را بخط خود نوشت .

در ناصریه برانیته و شامیته تدریس میکرد ، و پس از فوت شیخ اسمعیل نابلسی مفتی و جانشین او شد .

بیشتر فضلاء وقت مانند : شیخ حسن بودینی و شهابی احمد بن محمد المنقار و شیخ محمد بن حسین حمامی و غیرهم از شاگردان او بوده اند . شعر را نیکو میگفته و اشعارش بلیغ و روان است ، چونان که نمیشود تصور کرد عجمی است .

از او است :

اذ رأنی بمدمع مهراق

مفرداً فائقاً لطیف المذاق

فاضلاً عند قسمة الارزاق ؛

قال لی صاحبی غداة التقینا

لم تبکی فقلت قد انشدونی

کل من کان فاضلاً کان مثلی

در ماه جمادی الثانی سال نهصد و نود و هشت وفات یافت ، و در سفح قاسیون

دفن شد (۱) .

## اسدالله اصطهباناتی - متولد ۱۲۳۸ متوفی ۱۳۱۱ شمسی

موجوم سید اسدالله حکیم باشی فرزند حاج سید ابوالحسن ناظم الشریعه  
اصطهباناتی .

از فضلاء و اطباء حاذاق معاصر بود.

آقای فیلسوف ناظمی فرزند ارجمند آنمرحوم در ترجمه حالش که برای  
مؤلف فرستاده است مینویسد:

از ابتدای سن شباب بشیراز آمده و بتحصیل علوم معقول و متقول و طب  
قدیم مشغول شد، و سرانجام کتب طبی چاپ بیروت و مصر را بدست آورد و در  
نتیجه ممارست و مطالعه آنها بطب جدید نیز آشنا گشت و مدت چهل سال یعنی  
از سال ۱۲۶۰ تا ۱۳۰۰ شمسی بشغل شریف طبابت بسبک قدیم و جدید اشتغال  
داشت، و با مرحومان نقیب الممالک، رحمت، حکیم السلطنه و امثالهم معاصر  
بود و در انجمنهای طبی و کمسیونهای بهداشتی محلی حضور مییافت و در هوش و  
ذکاوت و مهارت در علاج بیماران مشهور و قرب دو سال هم طیب مخصوص شاهزاده  
رکن الدوله والی فارس بود در خرنادماه هزار و سیصد و یازده بسرای باقی شتافت  
و آقای فیلسوف ناظمی فرزندش در رثاء و تاریخ فوتش گفته است:

دردا که برفت آنکه بهر درد دوا بود

در هر مرضی واسطهٔ ابره و شفا بود

در طب جدید از همه جدی تر و سعی

هم پیشقدم در ره طب قدمها بود

چون بوعلی و رازی و جالینوس و بقراط

خود مبتکر حاوی و قانون و شفا بود

در غرب اگر پاستور و بیشاُبد و برنارد

در شرق هم این دکترا پر هوش و ذکا بود

سید اسدالله حکیم باشی مشهور

کآوازه علم و هنرش در همه جا بود

خرداد هزار و سه صد و یازده خندان

از دار فنا رفت که خواهان بقا بود

تألیفاتش : ۱- منتخب نظم و نثر و کلمات قصار و پاره‌ای یادداشت‌های علمی و فنی و تاریخی بخط خودش.

۲- رساله در طب مخصوصاً امراض زنان ۳- رساله متضمن بعض نسخه‌ها و

داروهای مجرب ۴- رساله سفینه النجاة در طب و ادویه مرکبه ۵- مقدمه و شرح

و حواشی بر کتب قدیمه و جدیده طبی ۶- تاریخچه‌ای شامل شرح حال خودش و

بعضی از وقایع کشور که خالی از فائده نیست.

از کلمات اوست : من اوائل فقه و اصول زیاد خواندم چون دیدم نمیتوانم

به « حمله های شرعی » دست یابم دنبال « هلیله شهری » رفتم و علم طب را

برگزیدم .

می گفت : هفته‌ای یک شب غذا نخورید تا معده شما استراحت کند.

میگفت : طیب باید صد درصد برای تشخیص مرض سعی کند ولی اگر دید

وقت از دست میرود و تولید خطر آنی میشود. اول بطریق علامات معالجه کند بعد

که از شدن و حدت مرض کاسته و خطر دور شده سدا کردن و تشخیص اصل

مرض بپردازد .

در خانمه ترجمه ابنمرد داشمندی لازم میداد کلمه ای چند نیز ترجمه

فرزندش آقای حسام‌الدین فیلسوف ناظمی را در اینجانشگارد.

آقای سید حسام‌الدین فیلسوف ناظمی دومین فرزند صاحب ترجمه است،

که در جوانی بیش از ده سال در رشته طبابت کار کرده است، ولی چون مشمول

نظام وظیفه شده ناچار از حضور در جلسه امتحان اطباء بازمانده و پس از چندی

وارد خدمت دولت شده است، و فعلاً رئیس صندوق و کارپرداز دانشگاه شیراز



است ، و در نویسندگی مهارتی دارد و گاهگاه طبع آزمایی می کند ، و مقالات او در جرائد طهران و شیراز چاپ شده است .

در سفر اخیر شیراز بدیدارش فرین مسرت شدم و بسیار اظهار محبت و لطف کرد و در مهمان نوازی راه افراط پیمود .



مرحوم سید اسدالله حکیمیاشی اصطهباناتی



آقای سید حسام الدین فیلسوف ناظمی فرزندش

## اسمعیل بوشهری - متوفی ۱۳۴۸

مرحوم شیخ اسمعیل بن شیخ حسن بن محمد علی آل عبدالجبار بوشهری .  
از فقهاء معاصر است، غالب ایام عمر را در شیراز گذرانید و بتالیف و تدریس  
اشتغال داشت.

مرحوم سید محمد تقی بن سید محمد شفیع فقیه کازرونی مقیم بوشهر از شاگردان  
او بود - تألیفاتش :

۱- شرح قصیده بآل محمد عرف الصواب ۲- شرح دعاء الاحتجاب ۳- شرح  
احتجاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ۴- شرح احتجاب الحسن علیه السلام ۵- شرح احتجاب  
الحسین علیه السلام ۶- شرح دعاء جوشن الصغیر ۷- شرح دعاء الصباح .  
در سال هزار و سیصد و بیست و هشت در بوشهر وفات یافت (۱)

## اسمعیل بهبهانی = متولد ۱۳۴۹ متوفی ۱۳۹۵ (۲)

سید اسمعیل بن سید نصرالله بن محمد شفیع بن یوسف بن حسین بن سید عبداللّه  
بلادی بهرانی بهبهانی.

از مشاهیر فقهاء عصر خود بود، در سال ۱۲۲۹ در بهبهان متولد شد و

۱- اعلام الشیعه

۲- صاحب کتاب المآثر والاثار: مینویسد آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی ساکن دارالخلافه  
طهران از طراز اول فقهاء و ارباب حکم و فتوی معدود بود - رساله عملیه اش مطبوع  
است - جمعی تقلید میکردند.

در معاشرت مردم مشی متوسط داشت و از این جهت احدی را بروی طعن و دق نبود -  
فرزندان آن فقیه زمان همه باتقوی و قدس در طلب علم کوشیدندی - از ایشان میرعمادالدین و  
سید ناصرالدین علیهما الرحمه در طلوع جوانی و بهیچوجه تحصیل آن بنجف اشرف و این بدار  
الخلافه طهران در گذشتند.

و شریعتدار آقا سید عبداللّه در طهران وارث محراب و منبر آنجا است و از فقاهات بدر  
نیز بهری لائق دارد و خویشان را مجتهد می‌شمارد - انتهى

نکارنده گوید این همان آقا سید عبداللّه مجتهد بهبهانی معروف است که از پیشوایان آزادی  
و مشروطه طلبان ایران بود و ترجمه حائس در محل خود می‌آید

مقدمات علوم را در آن شهر آموخت ، پس پنجف رفت و سالی چند در آنجا بود و به بهبهان برگشت ، و بار دیگر بنجف رفت و در محضر درس شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام و شیخ مرتضی انصاری و شیخ حسن آل کاشف الغطا فقه و اصول و سایر علوم متداوله عصر را تحصیل کرد و بکربلا رفته در محضر سید ابراهیم قزوینی مؤلف « ضوابط » حضور یافت و از او استفاده کرد ، تا اینکه در علوم متداوله عصر خود متبحر شد و از اساتید خویش اجازه اجتهاد گرفت و به بهبهان رفت و چندی در آن شهر بوده و بتدریس و ارشاد اشتغال داشت و بار سوم بنجف رفت و چون در سال ۱۲۸۷ ناصرالدین شاه قاجار بزیارت عتبات رفت و از او دیدن کرد و پیشنهاد کرد که بطهران برود و در پایتخت ساکن شود وی پذیرفت و بطهران رفت و در آنجا در آن زمان صیت فضل و دانش و زهد و تقوای او در آن شهر پیچید و محبوب و مرجع عموم شد و مدتها بنیک نامی و احترام بزیست تا در شب ششم صفر الخیر سال هزار و دو بیست و نود و پنج که لبیک حق را اجابت گفت و جسدهش را بنجف نقل کردند (۱)

### اسمعيل شيرازي - متولد ۱۲۵۸ متوفی ۱۳۰۵

مرحوم سید اسمعیل بن سید رضی بن سید اسمعیل حسینی شیرازی - از فقهاء و شعراء قرن سیزدهم هجری است ، و از شاگردان پسر عمش حاج میرزا محمد حسن مجدد شیرازی بود . صاحب اعلام الشیعه می نویسد : او را اشعار زیاد در مدح ائمه اطهار است ، ولی از آن جمله چیزی نقل نکرده است . در دهم شعبان سال هزار و سیصد و پنج در کاظمین وفات یافت و جسدهش را بنجف برده دفن کردند .

## شيرازي - متولد ۱۳۹۶ شمسي

آقای اسمعیل مزارعی شیرازی فرزند آقای سید محی‌الدین فرزند مرحوم سید حسن مزارعی.

از فضلاء و شعراء و قضات معاصر است، در سال هزار و دوست و نودوشش شمسی در شیراز متولد شده، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در شیراز پایان رسانیده و برای تکمیل تحصیلات خود به تهران رفته است و در دانشکده حقوق و ادبیات تحصیل کرده و بدریافت لیسانس نائل گشته است.

از سال ۱۳۲۱ شمسی وارد خدمت وزارت دادگستری شده و هم اکنون بشغل قضاوت مشغول است.

صاحب ترجمه تاکنون برای خود تخلصی اختیار نکرده و دیوان شعر مرتبی دارد که متجاوز از پنج هزار بیت قصیده و غزل و مسمط و غیره است و در میان آنها اشعار اجتماعی و انتقادی مفید وجود دارد اما مایل بنشر آنها نیست و بندرت پاره از غزلیاتش در جرائد شیراز چاپ شده است.

از اوست:

## مثنوی. در توحید و اندوز

جهان آئینه ذات خداست	بشر آئینه یزدان نمایست
تجلی میکند یزدان در آدم	سپاس و حمد او بنما دمام
نیستی آینه رخشان چو بودی	همه چیزی در آن نیکونمودی
نماید شیء را انسان که باشد	همان گوید تراچندان که باشد
چو گردتیره آنرا نك و رخسار	دگرگون گرددش کردار و رفتار
روانرا کن زهر عیبی بیک سو	دل از نك و نگار این جهان شو
نه در بند کمی باش و نه بسیار	نظر از ما سوای الله پاك بردار
نگر راهی بجز راهش نبوی	سخن جز بر رضای او نگوئی

بجز قرب خدا چیزی نخواهی  
 ز اعمال نکور خشان شود جان  
 شود آنسان که یزدان را نماید  
 بقرب پاک یزدان جای گیرد  
 چو بد کردی شود تیره روانت  
 ز قرب فیض یزدان دور گردی  
 که نبود غیر یزدانت پناهی  
 درخشنده تر از خورشید تابان  
 بها و ارزش آن در فزاید  
 همواره زنده باشد کی بمیرد ؟  
 فراهم گردد اسباب زیانت  
 چه باشد بدتر از این درد، دردی ؟

که از فیض الهی گشته محروم

بحسرت در فتاده گشته مغموم

قسمتی از يك مسقط بهاریه که در بعبوحة جنك بين الملل دوم سروده است

هنگام بهار است و جهان چون خط یار است

آراسته گیتی چو یکی تازه نگار است

بر کوه و دهن سبزه شعار است و دثار است

وز درهم و دینار بگلزار نثار است

هر جا نگری سنبل و ریحان و بهار است

آراسته بستان رخ خود چون رخ دلدار

بستان چو بهشتی است بر از گلبن خندان

و آن گلبن خندانش چو حور است و چو غلمان

گلزار عروسی است پر از زیور و فتان

و آن زیور او جمله در و گوهر و مرجان

چون طبله عطّار همه باغ و گلستان

گردیده هوا خوش چو دل مرد هشیوار

بر شاخه گل غلغله از بانك هزار است

بر شادی گل چه چه سیره و سار است

قمری بدد صد شادی بر شاخ چنار است

بس همهمه و هلهله در گوش و کنار است

آوای نی و چنک و دف و بریط و تار است

مرغان چمن قافیه پرداز بگلزار

بگذشت زمستان و دی و بهمن و اسفند

فرسوده جهان بود و کنون تازه و دلیند

ای ماه من ای لبت شیرین و شکر خند

ای برده ز خوبان گرو و آب رخ از قند

تنها چه نشینی بشبستان کی و تا چند؟

بگذار شبستان و بیا جانب گلزار

چنگی بکف آریم و نی و بریط و تاری

از جان غم و غصه بر آریم دمازی

شادان گذرانیم بهم لیل و نهاری

غم را نبود در دل ما راه و گذاری

به زین نبود دامن صحرا و نگاری

آوای نی و نغمه چنک و دف و مزمار

حقا که به بیپرده دهد عمر خود از دست هر کو بهاران نشود واله و سرمست

دانا است کسی کو بیمه حال جوان هست با ساری و خرسندی جاوید پیوست

وز بحر غم و غصه و اندوه برون جست

خرم دل و برنا شد و آزاده و بیدار

اما چه بهاری که جهان غرقه بخونست !

وز آتش پیکار بشر - خوار و زبونست !

هرجا نگری فتنه و آشوب و جنونست !

جنگ و جدل و رزم ز اندازه برونست !

اهریمن و ظلمت بجهان راهنمونست

وز رحمت یزدان اثری نیست پدیدار!

از صلح و صفا لاجرم اکنون اثری نیست!

وز شادی وز سوز و سعادت خبری نیست !

چیز حسرت و غیر از غم بیحد و هری نیست

بر نخل امید یثیری بار و ببری نیست

صد حیف بشر را بجهان راهبری نیست

تا بو - رهد از جهل و شود عاقل و هشیار

گر صلح بود فصل همه فصل بهار است

تا بنده تراز روز فروزان شب تار است

هر روز که بگذشت هم از عمر شمار است

در وادی انصاف بشر راهسپار است

جفت طرب و شادی و از غم بکنار است

دمساز بخوشبختی و دوراست ز ادبار

گر صحنه گیتی شود از صلح منور از عطر و عیرش همه آفاق معطر

گر ریشه بیداد بسوزند به آذر بر جنگ شود صلح و صفا چیر و مظفر

بیچاره نباشد بشر اینگونه و مضطر

وز زندگی خویش چنین خسته و ییزاد

### قطعه

در توصیف و کلاه بی موکل !

هفته بیس صحن مجلس بود عرصه کار زار و جنگ و جدل

شد پدیدار فتنه و آشوب شد هویدا قیامتی بمثل

از دو جانب مبارزان رشيد (۱)  
 ف كشيدهنده بهرجنك وجدال  
 داد و افغان و ناله و فریاد  
 اين و كيلان بر گزیده‌خلق (۱)  
 كارشان جمله خوب و نيك و مفيد (۱)  
 كيسه‌ها پر همی كند ز زر  
 خود بسامان رسند و بگذارند  
 گر كه مردم تبه شوند چه باك  
 مرغ بريان نصيب آنان گشت  
 تا ابد باد ظلشان ممدود (۱)

پير و برنا - سليم و كور و كچل  
 همه كند آوردان پهلو يل (۱)  
 شد بناهيد و مشتري و زحل !  
 در تكاپو شدند و كار و عمل  
 سخن نغزشان چو شهد و عسل  
 با هزاران ربا و مكر و حيل !  
 كار مردم همه بليت و لعل  
 آنجنابان بسور و وجد و غزل !  
 سهم ما گرچه هست نان و بصل !  
 چونكه هستند بيقرين و بدل

نقدشان هست نقد بيغش و باك (۱)

تو چه گوئی كه ه ت سيم و غل



آقای سيد اسمعيل مزارعی شيرازی

غزل:

اسب طرب بگنبد خضرا درانده‌ايم  
 وز دیدگان سرشك دمام فشانده‌ايم

ما عاشقان بمكتب دل درس خوانده‌ايم  
 بر خرمن وجود شراری فگنده‌ايم



با در حریم حضرت عزت نهاده ایم . چون توسن هوی و هوس را برانده ایم  
 زرد از چه رخ نموده ز هجران و دل دو نیم  
 لیکن بمعنی از نگری شاد مانده ایم  
 ای بس غمان که زاید از آن وجد و غرمی  
 ما خود حقیقتی ز هزاران نمانده ایم  
 ما رهروان کوی حقیقت بدان خوشیم  
 کانداز جهان نهال محبت نشانده ایم  
 راهی بجز طریق محبت نرفته ایم  
 جر درس عشق هرچه که گوئی نخوانده ایم

### اسمهیل بیگی شیرازی - متولد ۱۲۸۴ شمسی

آقای دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی شیرازی فرزند مرحوم حاج محمد کریم  
 فرزند محمد اسمعیل.  
 خانواده اسمعیل بیگی در شیراز مشهور است ، و اسمعیل بیگ نام جداغالی  
 آنهاست که در خدمت نادرشاه افشار بوده است، و آنچه مؤلف به خاطر دارد تمام  
 افراد این خانواده تجارت پیشه بوده اند ، و از مشاهیر آنها حاج محمد باقر  
 و حاج محمود و حاج محمد تقی اسمعیل بیگی بودند که چهل سال پیش در سرای  
 گمرک شیراز تجارتخانه داشتند و هر سه بسیار متدین و درستکار و در ایران و  
 هندوستان و عراق عرب بحسن عمل و درستی مشهور بودند، و حاج محمد تقی شاعر  
 نیز بود و اشعار زیادی در مدح ائمه اطهار سروده است.  
 حاج محمد کریم پدر آقای دکتر ضیاء الدین نیز مردی ادیب و باذوق و اشعار  
 عربی و فارسی فراوانی را حافظ بود و در ادبیات فارسی و عربی تبحر داشت و سالها  
 در اداره دادگستری شیراز کارمند بود.  
 بالجملة صاحب ترجمه در سال هزار و دوست و هشتاد چهار شمسی در

شیراز متولد شد، مادرش مرحومه رقیه بیگم دختر شیخ عبدالجبار مجتهد اعلم عصر ناصرالدین شاه بوده است.

تحصیلات ابتدائی را در مدرسه مؤبدیه شیراز به پایان رسانید، و چندی هم معلم آن مدرسه بود، تا سال ۱۳۰۰ شمسی که نگارنده او را در انجمن ادب شیراز ملاقات کرد و با او دوست و آشنا شد و او را جوانی با هوش و تشنه علم و معرفت یافت و از حسن اتفاق مرحوم میرزا علی دشتی کفیل معارف بنادر جنوب از این بنده مؤلف برای تدریس در مدرسه جدید الاحداث دولتی بوشهر آموزگاری خواست و منهم به آقای دکتر اسمعیل بیگی پیشنهاد کردم و پذیرفت و او را تلگرافی بمرحوم دشتی معرفی کردم و دستور حرکتش بوشهر داد و روانه آن بندر شد.

مدت چهار سال ابتداء ناظم و بعد مدیر مدرسه و آخر الامر در سال ۱۳۰۵ شمسی کفیل معارف بنادر جنوب شد، و در این مدت که در بوشهر میبود نهایت سعی را در نشر معارف و تشویق اهالی محل بتحصیل سواد و علم بجای آورد و حتی برای پاسبانان کلاس اکابر تأسیس کرد و آنها را خواندن و نوشتن آموخت، و اگر حب جاه و ریاست داشت و بفضل و دانش اهمیت نمیداد می توانست خدمت خود را در کادر اداری و زارت معارف ادامه دهد و در اندک زمان ترقی کند، اما او تشنه تحصیل علم و دانش بود نه مال و جاه.

بنابر این در سال ۱۳۰۶ شمسی برای تکمیل تحصیلات خود بطهران رفت و دوره دارالمعلمین را به پایان رسانید و در علم فزیک لیسانسیه شد.

آنگاه امتحان داد و بخرج دولت بفرانسه رفت و شش سال در دانشکده علوم «نانسی» در قسمت ریاضیات فزیک تحصیل کرد و در آخر باخذ درجه دکترای فزیک با امتیاز نائل گشت.

در سال ۱۳۱۶ بطهران برگشت و استاد درس فزیک در دانشکده علوم

شد و در مدت دوره استادی خود ( از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۸ ) معاون و سپس کفیل  
و انشکده علوم گردید.

از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ سمت نمایندگی علوم در شورای دانشگاه را داشته است  
و هم اکنون علاوه بر استادی دانشگاه علوم در دانشگاه پزشکی و دانشسرای عالی  
و دانشگاه افسری نیز تدریس میکند.

در سال ۱۳۳۰ بنا به دعوت دولت اتازونی آمریکا بدانجا رفت و يك سال در  
مؤسسه فنی « ماساچوست » واقع در شهر کمبریج اتازونی و پس از آن در دانشگاه  
کاتولیک شهر واشنگتن به تحقیقات علمی پرداخت و حاصل تحقیقات ابتکاری خود را  
در دو مقاله در انجمن رسمی « اکوستیک » آمریکا بچاپ رسانید.

ششماه نیز بمطالعه سازمان دانشگاههای اتازونی مشغول بود و نتیجه این  
مطالعه بشکل رساله در طهران توسط دانشگاه چاپ شده است.  
تالیفاتش

۱- رساله تحقیقی در خواص ترمونایتکی فریت دو مانیزیم ( تغییر خاصیت  
مغناطیسی اجسام در اثر تغییر درجه حرارت ) این رساله بزبان فرانسه نوشته است و  
در سال ۱۳۱۴ در طهران چاپ شده.

۲- رساله در شرح دستگاه رادار ( در سال ۱۳۲۲ بوسیله انجمن فزیک ایران  
چاپ شده )

۳- رساله تحقیقی در خواص ترمونایتکی اکسیدهای آهن ( بزبان فرانسه در  
۱۳۱۶ در طهران چاپ شده )

۴- رساله راجع بدانگاههای آمریکا ( توسط دانشگاه در طهران  
چاپ شده )

۵- جلد اول اکوستیک (صوت) راجع بارتعاشات و سرعت صوت (در ۱۳۳۳ توسط  
دانشگاه در طهران چاپ شده)

۶- جلد دوم اکوستیک مربوط به خواص صوت و سرعت صوت (در ۱۳۳۳ توسط دانشگاه در طهران چاپ شده)

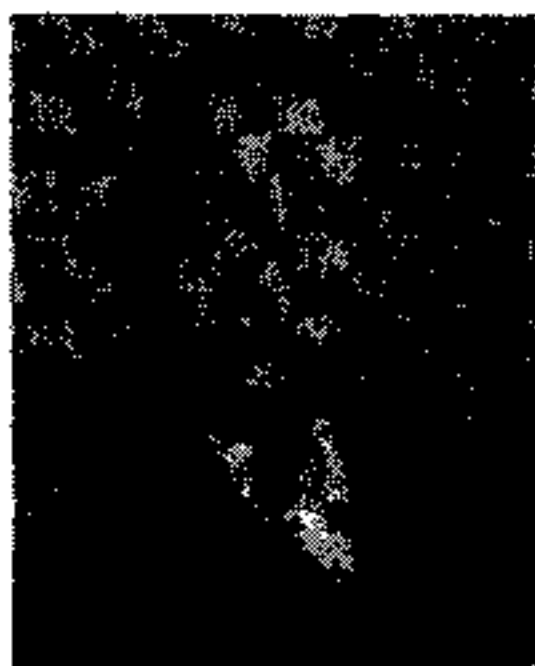
۷- جلد سوم بنام الکترواکوستیک (راجع بآلات و ادوات صوتی که با استفاده از الکتریسته ساخته میشود) (در ۱۳۲۷ توسط دانشگاه چاپ شده)

۸- رساله تحقیقات راجع بآثر اولتراسون روی چشم و اجزاء آن (بزبان انگلیسی است و در مجله رسمی اکوستیک اتازونی در سال ۱۹۵۳ مسیحی چاپ شده است)

۹- رساله تحقیقات راجع به مواد جاذب صوت (بزبان انگلیسی - در مجله رسمی اکوستیک اتازونی در ۱۹۵۳ چاپ شده)

آقای دکتر اسماعیل بیگی در سال ۱۳۱۷ در طهران با روشیزه فخر الملوك سهرابی دختر مرحوم حاج بدیع السلطنه ازدواج کرده و فعلا سه پسر بنامهای : فرهاد - فرامرز - فرود - دارد و آقای فرهاد که فرزند ارشد او است بسیار تیزهوش است و اکنون در امریکا تحصیل می‌کند.

آقای دکتر اسماعیل بیگی در راه تحصیل علم مفید فیزیک و رسیدن بدرجه دکتری در این علم زحمات زیادی را متحمل شده و بدون هیچگونه وسیله و مشوق



آقای دکتر ضیاءالدین اسماعیل بیگی

و فقط باتکاء پشت کار و همت خود عاقبت مدارج عالیہ دانش را طی کرده و سالها است که هرچه خود آموخته است بابناء وطن می آموزد و همین ایام نیز از طرف دانشگاه تهران مامور شده است که برای تحقیقات فیزیکی باتازونی امریکا برود، خدایش محفوظ دارد که بتواند خدمات زیادتری بابناء نوع خود کند.

لا اله الا الله - محمد رسول الله - ز - ...

میرغازی اسیری فرزند صحیفی شیرازی،

خوشگو مینویسد: نامش میرغازی و سالها در سلك سپاهینان اکبرشاه بوده

شعر را نیکو میسروده از اوست،

دلخسته ام ز ناوک طفلی که روزگار در دست او نداده بیازی گمان هنوز

شوم گرمرغ و بنشینم بدیوار سرای او نسیم نا امید از سر دیوارم اندازد

دلیم پر است زخون بر لبم مزن انگشت که چون صراحی می گریه در گلودارم

صاحب هفت اقلیم تخلص او را اسیری و از پدرش صحیفی نوشته است و بیت

اخیر را چنین ضبط کرده:

دلیم پر است زخون بر لبم مزن انگشت که همچو شیشه می گریه در گلو دارم

میرزا محمد طاهر نیز در تذکره نصر آبادی نامی از او برده و بیت اخیر را

بنام او ضبط کرده است.

سال فوتش معلوم نشد.

متولد ...

آقای ابوالقاسم کشمیری زاده متخلص باشراق.

از شعراء و خوشنویسان معاصر است ، اخیراً نامه‌ای بمؤلف مرقوم داشته‌است و پس از اظهار لطف نسبت باین بنده قریب باین مضمون مینویسد : « در اوائل حال اشتغال بادیات قدیمه و تحصیل فن خط داشته و گاهی هم ابیاتی سروده‌ام در چند سال قبل مبتلی بحمله قلبی شده و مدتی بستری بوده‌ام و بعداً در اثر کسالت آنقوه و قدرت سپری شده و فعلاً در واقع منزوی هستم و گاهگاهی در ضمن معالجات باداره استانداری آمد و شد مینمایم قسمت عمدۀ تحصیلاتم را خدمت آیه‌الله آقای حاج میرزا عبدالباقی داعی خود آموخته‌ام »

آقای اشراق سال تولد خود را ننوشته است:

از او است :

که موسم طرب است و مقام استفسار	مهر ز هاتف غییم رسید مرده ز یار
شکفته شد بحقابق گل همیشه بهار	نسیم لطف و عنایت وزید و نافه گشود
محیط رونق گل گشت جاوه رخسار	بساط سبزه بگسترده باغ و لاله دمید
حیات بافت از آن ماده عظم استکسار	دعد نفخه احیا بر این عظام رحیم
بدست خاص نیامد شد اینزمان بسیار	می وصال که در بارگاه حی قدیم
برای آنکه ببیند صباحت رخسار	بملك صورت ما گشت غیب لاهوتی
ز بسکه دیده فروریخت در دل اسحار	ببارگاه سلامت دلیل باشد عشق
ز محرمان حرم برس سطوت دلدار	شکوه فر همایون عشق اگر خواهی
بدام وصل تو افتاد مرغ خوش گفتار	حدیث هجر بیابان رسید و نافه گشود
که مبتلی بتو گردیده‌اند لیل و نهار	در آنمجمع رندان و حال ایشان بین
بچشم عاشق شیدا محبط این اقطار	براستی که منیری و مستنیر از تو

صراط تحقیقیت ولایت علویست علاج درد ندانند  
جز بااستغفار  
ولی بشاهد اشراق بین چسود سخن ؟  
ز صقع ذات که گردیده خویشتن انوار

متولد ۱۲۷۰ شمسی

آقای محمدعلی اشرف الکتاب فرزند ملا احمد ارسنجانی.

از خوشنویسان معاصر است - خط نسخ را بسیار نیکو مینویسد و اغلب  
کتیبه‌های مساجد و مدارس شیراز را بخط خود نوشته است.



آقای محمدعلی اشرف ارسنجانی

## اشرف شیرازی - متوفی ...

معین الدین متخلص باشرف و ملقب بمیرزا . مخدوم .  
 فرزند امیر سید شریف متخلص بباقی فرزند امیر شریف ثانی شیرازی .  
 صاحب هفت اقلیم مینویسد : مذکری نیکو سخن بوده و در زمان دولت  
 شاه طهماسب صفوی بامر تدریس و افاده قیام مینموده - تا در ایام شاه اسمعیل  
 ثانی افسر مصاحبت بمهر و ماه رسانید ، مرتبه اش از امثال و اقران در گذشت . چون  
 ساعد احوال شاه مزبور از سواد حیات عاطل ماند بنا بر بعضی امور بودن در اصلاح  
 ندیده از قزوین در عرض چهارده روز ببغداد رفت و چون بزبور فهم و بلاغت و  
 فضل و فصاحت آراسته بود در ولایت روم اعتبار بسیار بهم رسانید تا بتدریج قاضی  
 معسکر گردید و چون چند سال بدان امر خطیر پرداخت استدعای قضای مکه  
 متبرکه نموده عمرها افضی القضاة آن مکان شریف بود ، وهم در مکه مدت عمرش  
 انقراض یافت .

میر مزبور از وفور فصاحت شاعری را علاوه فضل و کمال گردانیده شعری  
 میگفته و اشرف تخلص مینموده .  
 این بیت از آن جمله است :

هزار بار کنی عهد و من ز ساره دلی چو عهد تازه کنی باز اعتماد کنم  
 سال فوتش را هفت اقلیم ضبط نکرده است و در جای دیگر هم دیده نشده .

## اشرف شیرازی - متولد ۱۲۹۰ شمسی

آقای اسمعیل اشرف شیرازی فرزند میرزا حبیب الله خان مستوفی شیرازی .  
 از فضلاء و شعراء و مؤلفین معاصر است ، در سال هزار و دویست و نود در  
 شیراز متولد شده ، مادرش دختر مرحوم شاهزاده جمال الدین میرزا قاجار است ،  
 خانواده های پدری و مادری او از معارف شیراز هستند .



تحصیلات ابتدائی و دوره اول متوسطه را در شیراز پایان رسانیده و علوم ادبیه و عربیه را در محضر اساتید فن خاصه مرحوم حاج شیخ یوسف حداد - ق کازرونی آموخته است، آنگاه بطهران رفته و دوره دوم متوسطه را در کالج امریکائی طهران تحصیل کرده است، و بدریافت گواهینامه نائل شده.

در آغاز سال ۱۳۱۳ بخدمت دولت وارد شده و تا سال ۱۳۱۶ در اداره آمار وثبت احوال شیراز و سپس تا سال ۱۳۱۸ در شرکت نفت شعبه شیراز و بعداً در شهرداری شیراز سمت ریاست دوائر مختلفه را داشته است و اکنون دوازده سال است که ریاست دبیرخانه شهرداری را دارد - و مورد توجه و اعتماد اولیاء امور شهرداری است.

آقای اشرف علاقه شدید بادیات دارد و در سال ۱۳۱۵ در انجمن ادب شیراز (که در آنوقت تحت ریاست مرحوم روحانی وصال اداره میشد) نام نوشت و پس از اندک زمان باتفاق آراء بسمت دبیری انجمن انتخاب شد، و چون مرحوم روحانی بطهران رفت و در آنجا وفات یافت، آقای اشرف علاوه بر دبیری انجمن اداره جلسات انجمن را عهده دار شد و هم اکنون جلسات هفتگی انجمن مزبور در خانه مشارالیه تشکیل میشود - و جمعی از ادباء و فضلا حضور یافته ببحث و فحص در ادبیات میپردازند. و تا کنون موفق بتصحیح و تحشیه کلیات سعدی و دیوان ظهیر قاریابی شده است.

صاحب ترجمه بیست و پنج سال است که در جرائد شیراز و طهران و مشهد و اصفهان مقاله های متعدد ادبی - تاریخی - اجتماعی - و انتقادی با قلمی شیوا نوشته و مینویسد.

تألیفاتش : ۱- تفریح بوستان (تحقیق در بوستان سعدی)

۲- نغمات موزون (شامل غزلیات و قصائد هموزن و هم قافیه اشعار شیخ سعدی و خواجه شیراز است) قسمتی از آنها در سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ شمسی در روزنامه استخر شیراز چاپ شده است. از اوست :

( تنها تو )

وای از آن روز که گشتی تو نهان از نظرم  
 خوندل گشت روان در غمت از چشم ترم  
 رفت صبر از دل و دل از بر و جهان از تن من  
 تا تو ای فتنه ایسام برفتی ز برم  
 بتظلم بکجا رو کنم از دست تو دوست  
 که گناهست شکایت بکسی از تو ؟  
 چند دومی که ترا زار بخواری بکشم  
 دست بگشا و بکش عشوه کنان زودترم  
 ندهم زلف تو از دست گرم زار کشی  
 نکشم پای ز کوی تو - رود گر که سرم  
 جان براه تو سیردم خبرت نیست هنوز  
 تا مگر باد بگوش تو رساند خبرم  
 گر همه جور باشرف کنی و طعنه زنی  
 جز در خانه تو نیست پناهی دگرم



آقای اسماعیل اشرف

## ارزی - متوفی ...

مرحوم میرزا علی اصغر شیرازی ملقب به ناصر الشعراء مدیر روزنامه زمان وصال .

از نویسندگان معاصر است - که در سال ۱۳۲۹ . روزنامه « زمان وصال » را در شهر رشت تأسیس کرد و پس از نشر هشت شماره تعطیل شد . سال فوتش بدست نیامد .

## ه . ه . ی = متوفی ...

هولی علی اصغر شیرازی قهپایه ای .

از شعراء قرن یازدهم هجری است ، نصر آبادی مینویسد : اصلش از قهپایه است ، اما در شیراز بسیار بوده صحبت درست و ملایم طبع و نمکین بوده ؛ در اواخر شوق منصب بر سرش افتاده در زمان وزارت محمد قلی تالش تصدی محال حومه شیراز کرده ، بعد ابرام گرفت ، نویسنده ها هر روز قیدی در حکمش مینوشتند ، و او هر بار قطعه ای میگفت ، تا بتناك آمده قطعه ای گفت كه يك بيتش اینست :

آن فید رفت و قید دگر دامنم گرفت      مردم ز قید - خوشا نامقیدی  
بعد از آن بشیراز رفت ، میانه او و میرزا صدر جهان درست نشست ، خفت بسیار کشیده فوت شد ، در مطلب گوئی دست عظیمی داشت - شعرش اینست ،  
( غزل )

بیوفا دلبر ما حرف وفا نشنیدست      جز جفا نام دگر نام خدا نشنیدست  
عشرت و محنت ایام در آغوش همند      نغمه را هیچکس از ناله جدا نشنیدست

با حضرت میرزا ابراهیم ولد ملا صدرا گفتگو نموده در اینباب گوید :

آنچه چشم از مردمان میداشتم نا دیده ماند

آرزوی مردمی چون مردمك در دیده ماند

پیشوای خلق گشتن از خدا بر گشتن

روی معراب از جمال کعبه بر گردیده ماند

سال فوتش بدست نیامد .

بچه = متولد ...

آقای محمد رضا درسی (۱) مدیر روزنامه اصلاح .

روزنامه اصلاح در سال ۱۳۲۷ تأسیس شد و هشت شماره در بمبئی چاپ

و نشر یافت . بعداً آقای اصلاح بطهران رفت و در سال ۱۳۲۹ در طهران چند شماره

نشر داد . صاحب تاریخ جرائد و مجلات ایران در جلد اول کتاب خود مینویسد :

« اصلاح در ۱۳۰۳ شمسی نیز در طهران چاپ میشده است » .

آقای اصلاح از آزادیخواهان مشهور بود که چند سال در بوشهر اقامت

داشت و همواره با استعمارطلبان و خائنین قلماً و عملاً مبارزه میکرد .

در سنوات اخیر شنیده شد که در خوزستان (گوبا خرمشهر) رحل اقامت افکنده است .

**اصیل الدین شیرازی = متوفی ۸۸۴ یا ۸۴۰ واند**

اصیل الدین عبدالله حسینی دشتکی شیرازی (۲) .

از علمای و زهاد قرن نهم هجری است - در آثار جعفری آمده که اصیل الدین

(۱) دریس Deris دهی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان کازرون - در

کیلومتری شمال باختری کازرون - کنار شوسه کازرون بوشهر واقع شده است .

گرمسیر و مالاریا بیست - عده سکنه اش ۴۶۴ نفر دارای مذهب شیعه دوازده امامی و فارسی

زبان هستند

آبش از قنات و رودخانه شاپور - محصولش : غله - صیفی - شتل اهالیش زراعت است

(۲) دشتك Dashtak قصبه ایست از دهستان ابرج بخش اردکان شهرستان شیراز - که

در ۹۳ کیلومتری اردکان و ۱۶ کیلومتری راه فرعی بل خان بخانی من واقع شده .

قصبه ایست کوشستانی - هواش معتدل و مالاریائی - سکنه اش ۲۱۵۱ نفر شیعه دوازده امامی

فارسی زبان .